تحویل‌های غیرممکن ۳۰

برگشتی، لطفا

LinguAula

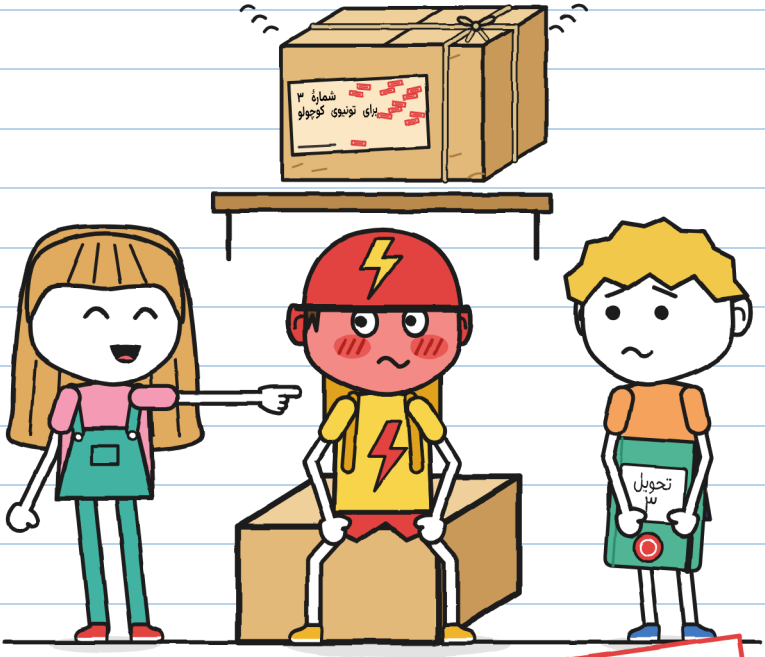

(رفتہ گاس)

اندازه M
سطح متوسط ۹۰+

تحویل‌های غیرممکن ۰ 3
برگشتی، لطفا

متن و تصویرها: LinguAula

اندازه ۲ ۰ سطح متوسط ۰ ۹+

نسخهٔ فارسی: LinguAula

چاپ اول: 2026

© 2026 LinguAula · info@linguaula.com

فتوکپی آن آزاد است، برای کلاس و برای خانه.

کتاب سوم از این مجموعه. کتاب‌های پیشین: «این بسته گاز می‌گیرد» و «پیش از رعد باز نکنید».

LinguAula

هر فصل را در linguaula.com تمرین کن

هنگام نوشتن این کتاب هیچ پیکی آسیب ندید. سرخ شدن، چرا. — خ.



و اول من آن را می‌خوانم. — خ.

اگر این را پیدا کردی، برش گردان. لطفا.

فقط در داستان

این مُهر چیزی را نشان می‌دهد که فقط در داستان اتفاق می‌افتد: بسته‌های واقعی پرواز نمی‌کنند و برنمی‌گردند. با دوچرخهٔ واقعی، از صفحهٔ ۷۶ پیروی کن. — خ.

کی کیست؟



گاس. پیک شنبه‌ها. چیزهایی می‌کشد که کسی از او نخواسته. این دفتر مال اوست.



خولیتا. با رنگ سبز می‌نویسد و با «خ.» امضا می‌کند. همیشه می‌داند چطور کمک کند. مشکل همین است.



تونیو. با دوچرخه برای برق‌آسا پیک است. در ده دقیقه، وگرنه رایگان. تکه‌تکه سرخ می‌شود.



مارا. صاحب «تحویل‌های غیرممکن». کلاه جادوگر سرش می‌گذارد. بیشتر از آنچه می‌گوید می‌داند.



زوئه. از برق‌آسا. از همه تندتر. او لقب‌ها را می‌گذارد.



برونو. از برق‌آسا. یک بار پنچر شد. دو سال پیش.



بستهٔ شمارهٔ ۳. وقتی تکانش بدهند صدا می‌کند. روی برچسبش فقط یک اسم نوشته شده است.



ر. بسته‌هایی را می‌فرستد که هیچ‌کس نمی‌تواند تحویل بدهد. هیچ‌کس اسمش را نمی‌گوید.

دفتر تحویل ۳
مال گاس

محرمانه.

«محرمانه» یعنی اینکه اول من آن را می‌خوانم. و به هیچ کس نمی‌گویم. — خ.

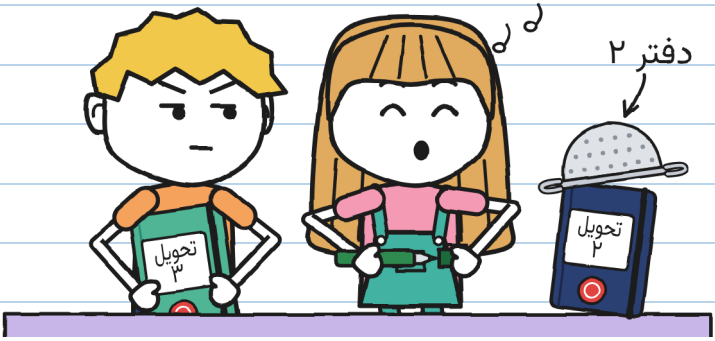

دفتر ۲ در یک طوفان تمام شد. این یکی سبز است و مُهر مغازه را دارد. قرار بود من اول از آن استفاده کنم. خولیتا کرد.

اول من استفاده کردم تا کمک کنم. خواهش می‌کنم. — خ.

من از او کمک نخواستم. ولی با خولیتا فرقی نمی‌کند.

فصل 1

دینگ

در مغازهٔ مارا بسته‌هایی هست که هیچ‌کس نتوانسته تحویلشان بدهد. روی یک قفسه‌اند. بیست تا بودند. من و خولیتا دو تا را تحویل داده‌ایم: یک تخم اژدها و چند دانه که می‌دویدند. هجده تا مانده است.

شب طوفان، وقتی داشتیم به خانه می‌رفتیم، یکی از بسته‌ها صدا کرد.
دینگ.

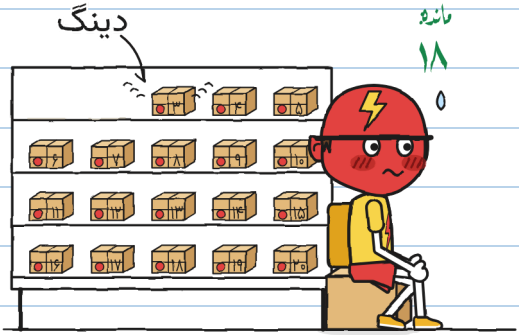

شمارهٔ ۳ بود. و تونیو، که برای برق‌آسا در ده دقیقه تحویل می‌دهد، وگرنه رایگان، به رنگ کلاه ایمنی‌اش درآمد.

اگر امضا نباشد، برگشتی‌ها سپیده‌دم پرواز می‌کنند و به قفسه‌شان برمی‌گردند. فقط امضای کسی که بسته را می‌گیرد اعتبار دارد. روی برچسب، با جوهری که پاک نمی‌شود. ر. فرستنده است: کسی که آن‌ها را می‌فرستد.

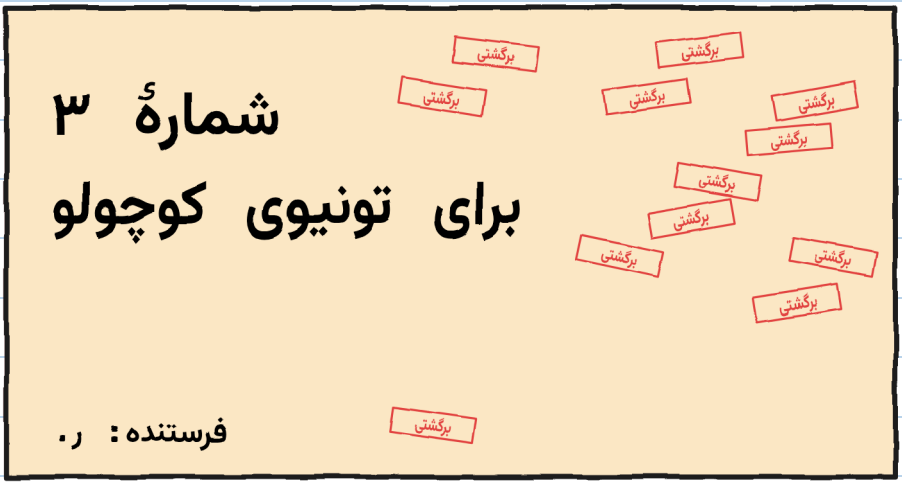

خولیتا شروع کرد به خواندن برچسب:
«برای تون...»
و دهانش را بست. خولیتا هیچ‌وقت وسط یک کلمه ساکت نمی‌شود. به تونیو نگاه کردم: داشت سرخ می‌شد.

نصفش را خواندم. نصف دیگرش را قورت دادم. — خ.

بعضی‌ها یکباره سرخ می‌شوند. تونیو نه: تونیو تکه‌تکه سرخ می‌شود. یادداشتش کردم.

سرخ‌سنج تونیو



تونیو، خیلی تند، گفت: «آن بسته می‌تواند صبر کند.
سال‌هاست صبر می‌کند، مگر نه؟ پس یک روز بیشتر. یا ده روز.
برق‌آسا عجله ندارد.»
اولین بار بود که می‌شنیدم کسی از برق‌آسا این را بگوید.

آن شب: ۴. من با رنگ قرمز یادداشتش می‌کردم. فقط سبز دارم. — خ.

مارا گفت: «امشب هیچ‌چیز باز نمی‌شود. و به قفسه بدون اجازه دست نمی‌زنیم.»
هیچ‌کس به آن دست نزد. دینگ دوباره صدا کرد.
دینگ.
خولیتا گفت: «از طرف در بود!»

وقتی چیزی را نمی‌فهمم، فهرست می‌نویسم.

مظنون‌های دینگ



قورباغه بی‌گناه است. من می‌شناسمش. — خ.

به پیاده‌رو رفتم تا صداها را امتحان کنم. دیگر باران نمی‌آمد.
در را باز و بسته کردم: جیییغ. زنگ دوچرخهٔ تونیو را زدم: ترینگ!
قورباغه را فشار دادم: جیک.



داخل، خولیتا با انگشتش می‌گفت نه. هیچ‌کدام همان صدا را نداشت.
رفتم تو. تونیو که روی جعبه‌اش نشسته بود تکان خورد.
دینگ.

خم شدم. جعبهٔ تونیو به پایهٔ قفسه تکیه داده شده بود.

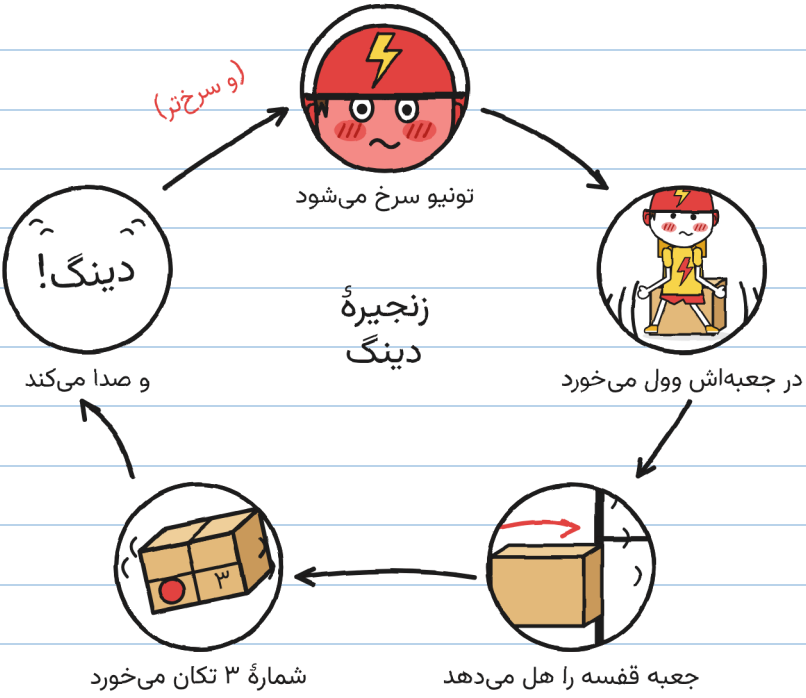

جادو نبود. تونیو بود.

وقتی بستهٔ شمارهٔ ۳ را تکان می‌دهند، چیزی داخلش صدا می‌کند.

مثل خودم. — خ.

تونیو تصمیم گرفت بی‌حرکت بماند. این‌قدر طول کشید:



فقط یک سؤال بود. سؤال‌ها قصه را هل نمی‌دهند. — خ.

این یکی، چرا.

تونیو، در حالی که به کفش‌هایش نگاه می‌کرد، گفت: «من بودم. وقتی کوچک بودم.»
آن‌قدر آهسته گفت که قورباغه بهتر از من شنید.

خولیتا دهانش را باز کرد. می‌خواست خیلی سؤال بپرسد. به تونیو نگاه کرد که هنوز به کفش‌هایش نگاه می‌کرد. و دهانش را بست.

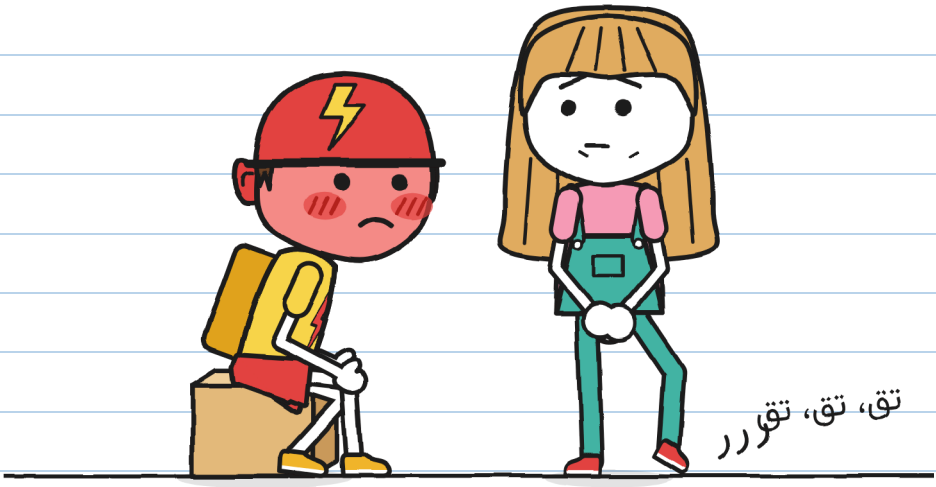

خولیتا گفت: «دیگر نمی‌پرسم.»
برایش سخت بود. از پایش معلوم شد.

سؤال‌هایی که نپرسیدم، نه تا. یادداشتشان کرده‌ام. — خ.

از مارا پرسیدم: «پس چرا هیچ‌وقت آن را به او نرساندید؟»
«دوازده بار بردمش. به برچسب نگاه کنید: نه خیابان، نه پلاک، نه نام خانوادگی. با همهٔ تونیوهای کوچولویی که پیدا کردم امتحان کردم.»

تونیوهای کوچولوی مارا



۳. یک قایق کانال.
(دست ندارد.)

۲. آقای آنتونیو، ۷۱ ساله.
(«کاش بودم».)

۱. یک قناری.
(روی برچسب پا گذاشت. قبول نیست.)

خولیتا پرسید: «و تونیو؟»
مارا، در حالی که به او نگاه می‌کرد، گفت: «آخرین باری که سعی کردم او را تحویل بدهم هنوز تونیو را نمی‌شناختم. و کسی هم به من نگفت وقتی کوچک بود چه صدایش می‌کردند.»

مارا از زیر پیشخوان یک پارچهٔ بنفش درآورد. شمارهٔ ۳ را پوشاند، مثل قفس طوطی وقت خواب. بعد جعبهٔ تونیو را دو وجب از قفسه دور کرد.

«این‌طوری. حالا هر قدر بخواهی می‌توانی تکان بخوری.»

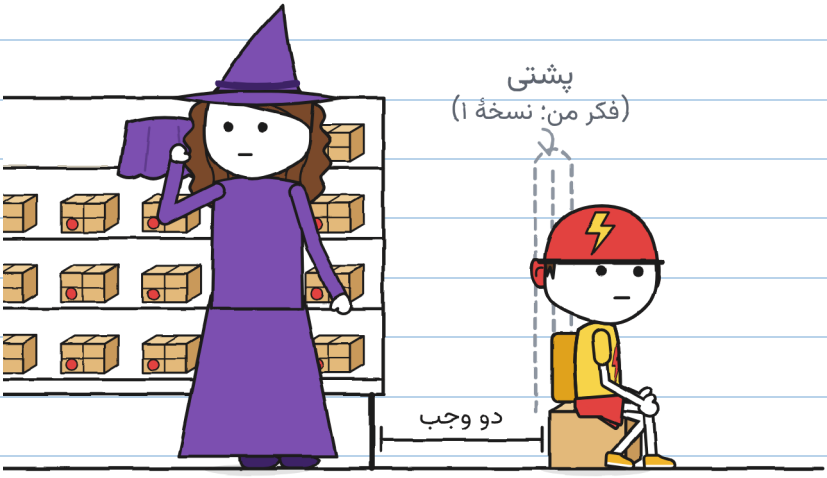

تونیو می‌توانست برود. دوچرخه‌اش دم در بود. در ده دقیقه می‌توانست آن سر محله باشد.

دوباره نشست.

نمی‌دانم چرا. به‌هرحال یادداشتش می‌کنم. جعبه‌اش پشتی ندارد، پس برایش یکی کشیده‌ام.

کسی از تو پشتی نخواسته. — خ.

هنگام بستن مغازه، تونیو آخرین نفر ماند و بند کلاه ایمنی‌اش را می‌بست.
«مارا. فردا می‌آیم دربارهٔ این موضوع حرف بزنم. ولی خصوصی.»
«این دو نفر مال مغازه‌اند.»
تونیو به ما نگاه کرد.
«این دو، باشد. ولی هیچ‌کس از برق‌آسا نه.»



صدای دینگ دیگر صاحب داشت: تونیو. فقط معلوم نبود بسته را می‌خواهد یا نه.

من الان می‌دانم چطور کلکش کنم. – خ.

این همان چیزی است که نگرانم می‌کند.

فصل 2

نگفتم بله

یک‌شنبه‌ها مغازه باز نمی‌شود. مارا کرکره را نیمه‌بالا گذاشت و یک تابلو گذاشت: تعطیل (جز برای تو).

تونیو ساعت یازده آمد. پیش از آنکه وارد شود، به این طرف خیابان و آن طرف نگاه کرد، مثل وقتی که می‌خواهی از خیابان رد شوی. هیچ‌کس از برق‌آسا نمی‌آمد.



ما ساعت ده و نیم آمدیم. محض احتیاط. — خ.

مارا شمارهٔ ۳ را روی پیشخوان گذاشت. پارچه را برداشت. مثل کسی که اعلان می‌خواند حرف زد:

«بستهٔ شمارهٔ سه. برای تونیوی کوچولو. تویی؟»

«بودم.»

«قبول است. آن را می‌خواهی؟»

تونیو به جعبه نگاه کرد. جعبه چیزی نگفت.

«من نگفتم بله.»

«نگفتی نه هم.»

«گفتم که نگفتم بله.»



سه جمله برای امضا نکردن. شمرده‌ام. — خ.

تونیو جعبه را برداشت، مثل کسی که قابلمه‌ای داغ را برمی‌دارد. وزنش کرد. چرخاندش. آن را نزدیک گوشش برد و کمی تکانش داد.

دینگ.

زود رهایش کرد.

خولیتا گفت: «اگر آن را با خودش به خانه ببرد چه؟ اگر بسته در خانهٔ تونیو بخوابد، دیگر تحویل داده شده است. این منطقی است.»

مارا گفت: «مُهر برگشت با منطق کار نمی‌کند. با جوهر کار می‌کند.»

به حساب تحویل می‌آید؟		
	نگاه کردن به آن	نه
	برداشتن آن	نه
	بردن آن به خانه	نه
	امضا کردن برچسب با جوهری که پاک نمی‌شود	بله

مُهر و من هم‌نظر نیستیم. — خ.

مارا گفت: «خولیتا، گاس: این تحویل مال شماست. مثل تحویل رعد. با سه شرط.»

آن‌ها را با انگشت‌هایش شمرد:

1. شما جعبه را باز نمی‌کنید. برچسب چسبیده می‌ماند.
2. شمارهٔ ۳ فقط اگر تونیو بخواهد از مغازه بیرون می‌رود.
3. کسی که می‌گیرد امضا می‌کند، اگر بخواهد. بدون امضا، بسته سپیده‌دم برمی‌گردد. این‌جا هیچ اتفاقی نیفتاده است.

خولیتا پرسید: «اگر هیچ‌وقت نخواهد چه؟»

«پس هیچ‌وقت.»

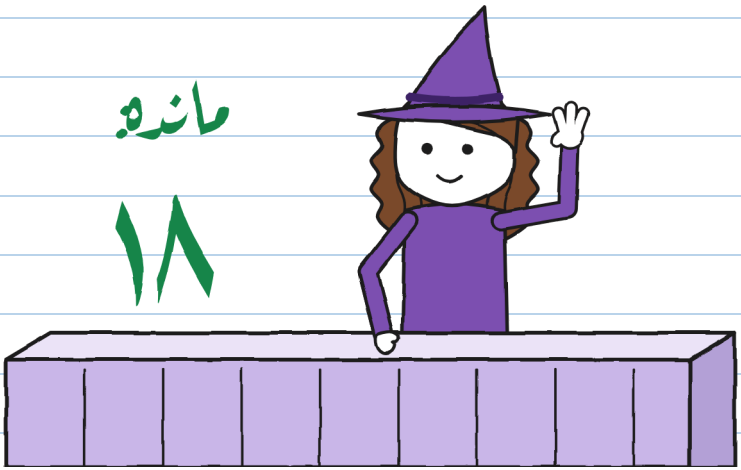

«هیچ‌وقت» تاریخ تحویل نیست. — خ.

تونیو مدت زیادی ساکت ماند. خولیتا زمان را اندازه گرفت: چهار دقیقه. برای برق‌آسا تقریبا نصف یک تحویل.

تونیو بالاخره گفت: «آن را با خودم می‌برم. باز نشده. برای فکر کردن. فعلا.»
مارا پرسید: «تو درخواست می‌کنی؟»
«من درخواست می‌کنم.»

یادداشت کردم شمارهٔ ۳ چطور بیرون رفت. این‌طوری هیچ‌کس نمی‌توانست چیز دیگری بگوید:

برگهٔ خروج

- [x] جعبه: باز نشده
- [x] برچسب: چسبیده
- [x] درخواست‌کننده: تونیو
- [ ] امضا: هنوز نه



بیرون، تونیو شمارهٔ ۳ را در سبد دوچرخه‌اش گذاشت. وقتی رهایش کرد صدا کرد: دینگ.

به فرمان خیره ماند، همان‌جا که زنگ برق‌آسا هست. انگار چیزی یادش آمده بود.
خولیتا پرسید: «چیه؟»
«هیچی.»
تونیو دوچرخه به دست پیاده رفت. هیچ‌وقت پیاده نمی‌رود.



آن «هیچی» یک «چیزی» بود. باید مکثش کنیم. — خ.

از در دو دوچرخهٔ برق‌آسا را دیدم که سر نبش ایستاده بودند. دختری که موهایش را تا کمر بافته بود داد زد: «تونیو! توی سبد چه داری؟»

«یک تحویل.»

«برای کی؟»

«برای یک مشتری.»

دروغ نگفت. پیش از جواب دادن جعبه را چرخاند: برچسب به طرف خودش. برق‌آسا نمی‌توانست آن را بخواند.



حالا آن «هیچ‌کس از برق‌آسا» را می‌فهمم. — خ.

آن شب کرکرهٔ اتاقم را بالا گذاشتم. روبه‌روی مغازه زندگی می‌کنم: اگر شمارهٔ ۳ برمی‌گشت، من می‌دیدمش.

مادرم از راهرو گفت: «گاس؟ بیدار چه می‌کنی؟»
«مراقب یک بسته‌ام.»
«آهان. باشد. ولی پیژامه‌ات را بپوش و مراقبش باش.»

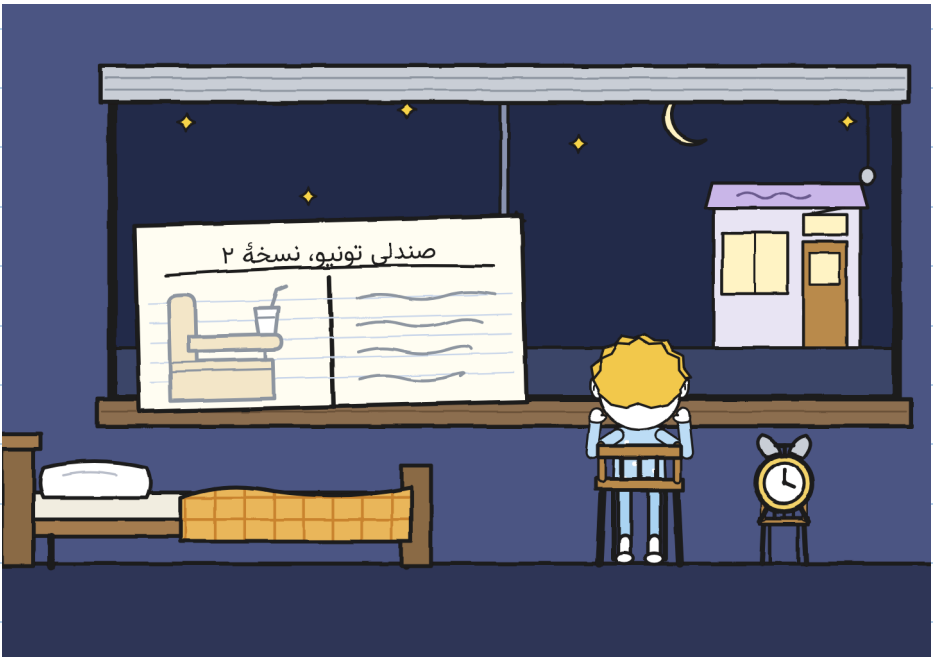

من هم می‌خواستم مراقب باشم. پنجرهٔ من رو به یک حیاط است. — خ.

سپیده‌دم، صدای شمارهٔ ۳ پیش از خودش آمد.

دینگ، دینگ، دینگ.

از بالای بام‌ها می‌آمد، بی‌عجله، مثل گاری بستنی‌فروش‌ها صدا می‌کرد. در سه پنجره چراغ روشن شد. سگی پارس کرد. شمارهٔ ۳ از پنجرهٔ کوچک بالای در داخل شد، همان که مارا برای همین باز می‌گذارد.

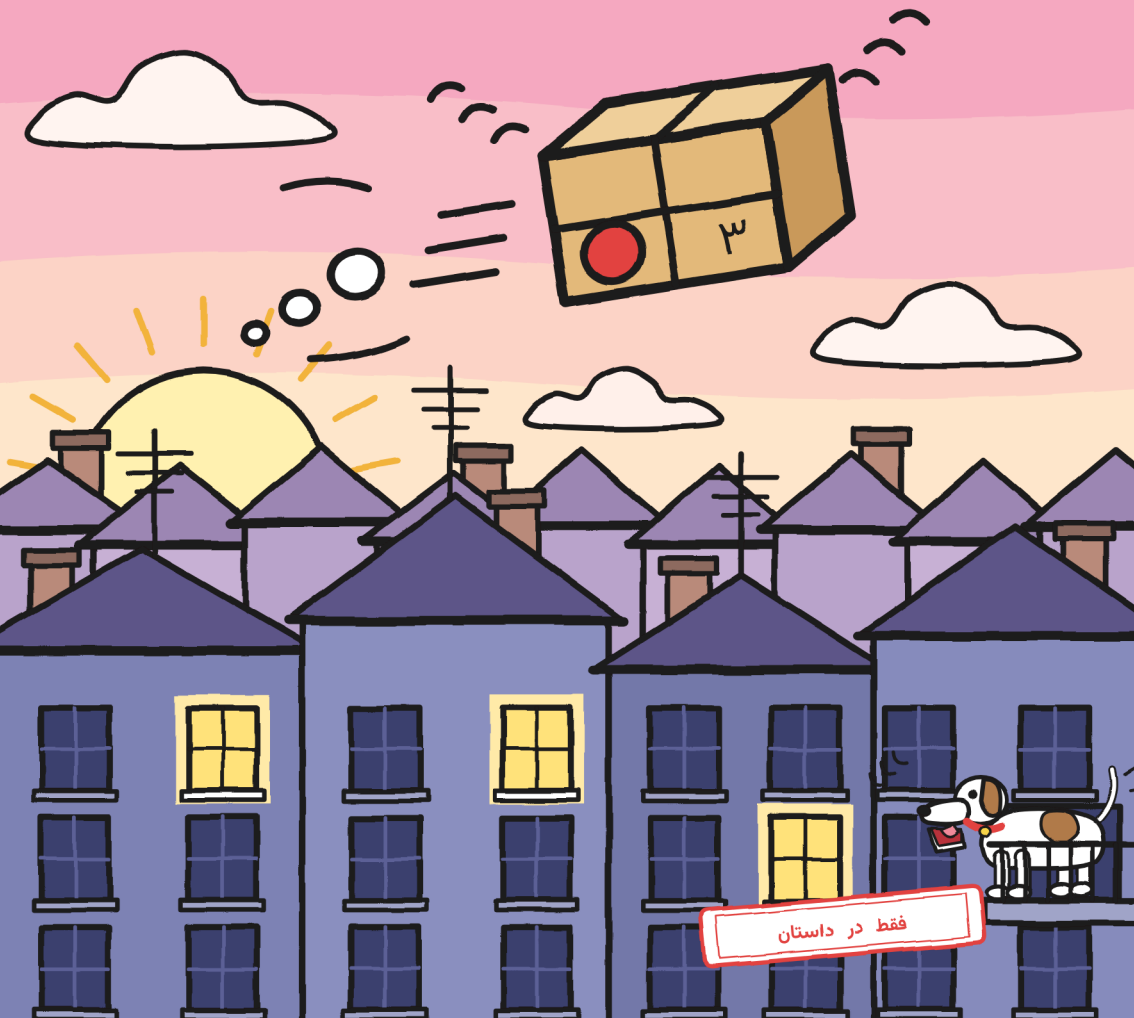

بعد از مدرسه به مغازه رفتیم. شمارهٔ ۳ در قفسه‌اش بود. یک مُهر بیشتر داشت: سیزده.

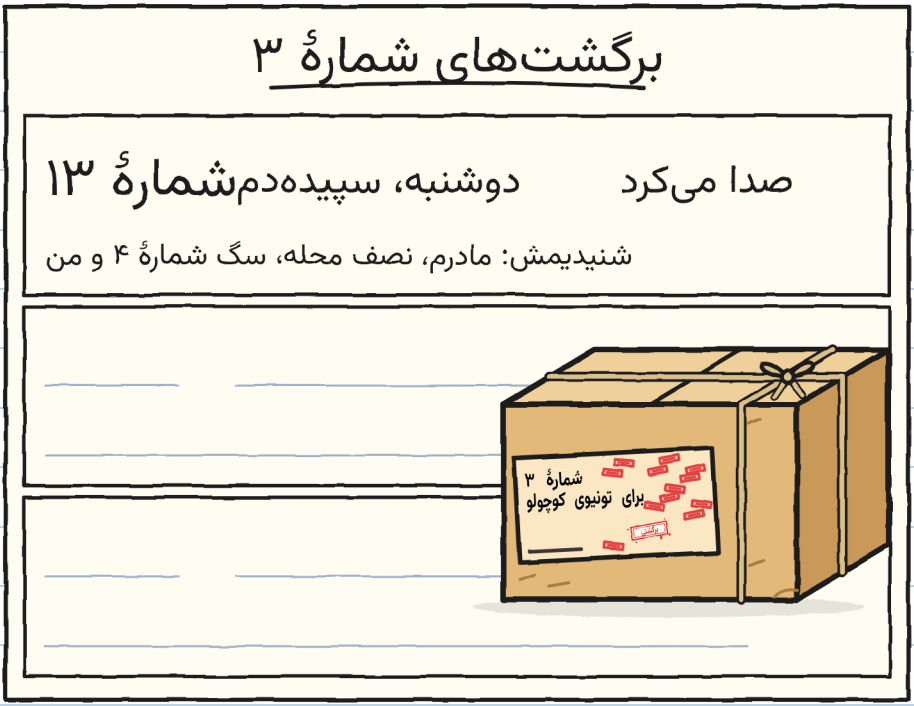

مارا گفت: «مجازات نیست. قانون است. هیچ‌کس امضا نکرده، پس برمی‌گردد.»

سیزده مُهر. با این روند، دیگر جعبه دیده نمی‌شود. — خ.

تونیو ساعت پنج و بیست دقیقه، بعد از تحویل‌هایش، آمد. دربارهٔ برگشتن شمارهٔ ۳ نپرسید. آن صبح شنیده بود که از بالای خانه‌اش رد شد.

این را من ندیدم. خودش برایم تعریف کرد:

آنچه تونیو برایم تعریف کرد



«آن را روی پادری گذاشتم. تمام شب.»

خولیتا پرسید: «چرا نبردیش داخل خانه؟»

«در خانه به اندازهٔ کافی آدم هست که مرا همین‌طور صدا می‌زنند.»

خولیتا وقتی تونیو رفت گفت: «با یک امضا همه‌چیز حل می‌شود. فقط یکی. دو ثانیه طول می‌کشد. با امضای خودم اندازه گرفته‌ام.»

دفتر را باز کردم. با خودم گفتم: «سبز جملهٔ مرا نمی‌پوشاند.» با خودکار، محکم، نوشتم:

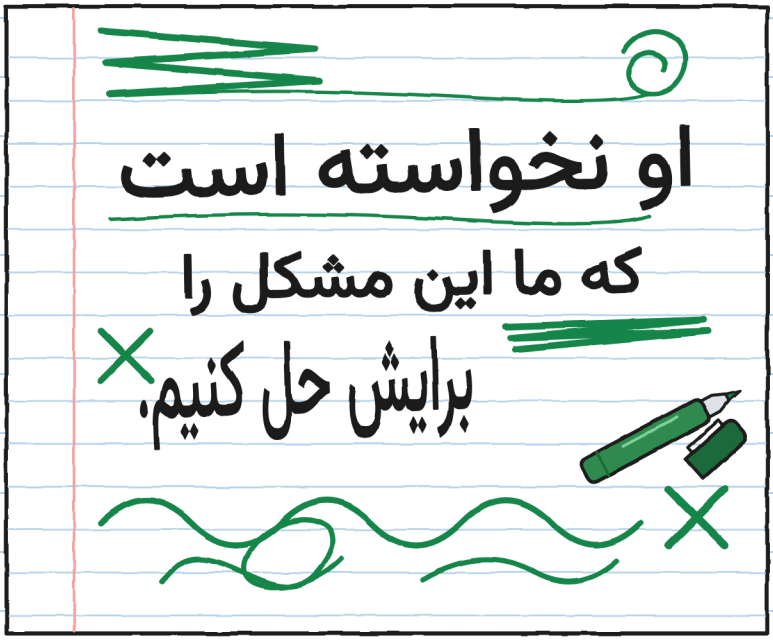

خواندمش. موافق نیستم. فعلاً. — خ.

یک فکر دیگر دارم. این‌طوری نگاهم نکن. — خ.

فصل 3

اتوگراف‌ها

سه‌شنبه، وقتی از مدرسه بیرون آمدیم، جلوی مغازه روی پیاده‌رو یک میز بود. رومیزی زردی تا زمین و تابلویی با خط خولیتا داشت. وسطش یک برآمدگی بود که رومیزی رویش را پوشانده بود.



خولیتا گفت: «این یک رحل است: یک پایه برای اینکه راحت امضا کنید. من اتوگراف جمع می‌کنم.»

«از کی اتوگراف جمع می‌کنی؟»

«از دیروز.»

روی رحل یک برگه با خط‌کشی بود. پایین، یک پنجرهٔ کوچک که با قیچی بریده شده بود. رومیزی هم درست زیر آن یکی مثلش داشت.

یک گوشهٔ رومیزی را بالا بردم. رحل شمارهٔ ۳ بود، خوابیده. پنجره‌های کوچک برچسبش را رو به بالا نشان می‌دادند.

چطور کار می‌کند

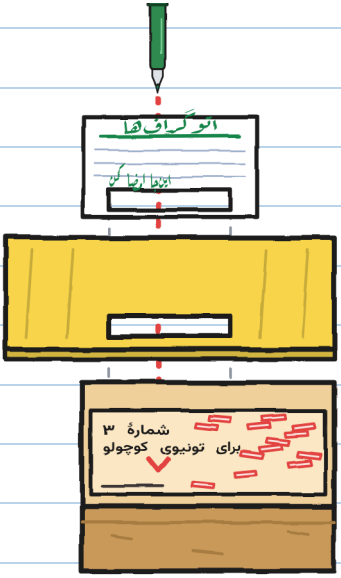

۱. برگه، با پنجرهٔ کوچکش.

۲. رومیزی، با سوراخش.

۳. برچسب شمارهٔ ۳، از قسمتی که سفید است.

۴. هر که در پنجرهٔ کوچک امضا کند... برچسب را امضا می‌کند.

خولیتا، سرخوش، آهسته گفت: «با ماژیک من. جوهری که پاک نمی‌شود. فردا شمارهٔ ۳ برنمی‌گردد. تونیو وقتی بسته را به او نشان بدهیم می‌فهمد. سورپرایز!»

گفتم: «تونیو نخواسته شمارهٔ ۳ از مغازه بیرون برود.
شرط دوم.»
«تشکر هم می‌کند.»
«و مارا؟»
«پای تلفن بود. به او گفتم که یک میز اتوگراف است.
و هست.»
«و رحل؟»
«این را از من نپرسید.»

چیزی دربارهٔ فلورا و دانهٔ هشتم به او یادآوری کردم: خولیتا
نگذاشت فلورا زودتر از موقع امضا کند.
«یکی نیست. آن تحویل ناتمام بود. این یک میان‌بر است:
راهی کوتاه‌تر.»
«پس خودت انجامش بده. من نه.»

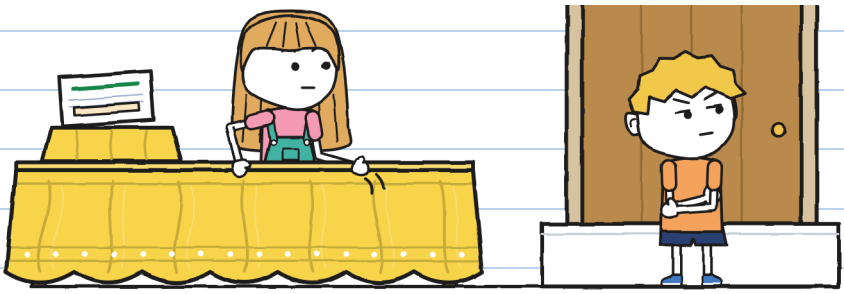

روی پله نشست. با وقار. هیچ لکی نکرد. — خ.

برق‌آسا ساعت پنج و ده دقیقه از خیابان ما رد می‌شود. سه نفرند، پشت سر هم.

کارت‌های برق‌آسا

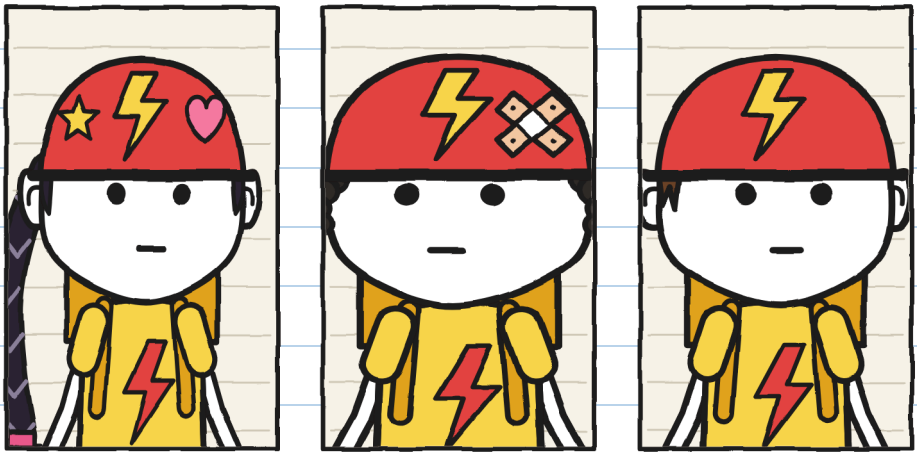

تونیو:
بدون لقب.
هنوز.

برونو، «پنچری»:
یک بار پنچر شد.
دو سال پیش.

زوئه، «موشک»:
از همه تندتر.
او لقب‌ها را می‌گذارد.

زوئه گفت: «اتوگراف؟ از ما؟» ترمز کرد و از دوچرخه پایین آمد.

تا حالا هیچ‌کس از آن‌ها اتوگراف نخواسته است. برای همین کار می‌کند. — خ.

زوئه اولین امضا را کرد، با یک ستاره توی «و». برونو نوشت «برونو». زوئه خطش زد و نوشت «پنچری».
برونو، بی‌آنکه عصبانی شود، برایم توضیح داد: «در برق‌آسا لقب‌ها پاک نمی‌شوند. من یک بار پنچر شدم.»

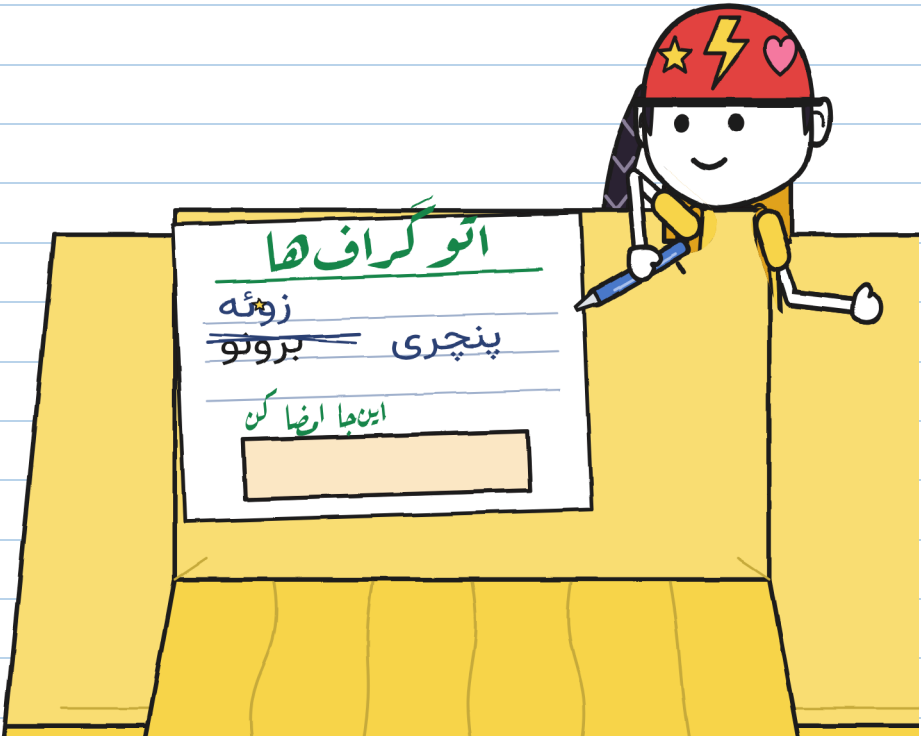

تونیو هنوز روی دوچرخه بود. به میز نگاه می‌کرد، همان‌طور که یک‌شنبه به شمارهٔ ۳ نگاه کرد.

خولیتا گفت: «نوبت توست، تونیو. این پایین، توی کادر. جای افتخار است.»

و ماژیک سبزش را به او داد.

اولین بار بود که از تونیو اتوگراف می‌خواستند. از دوچرخه پایین آمد و راست ایستاد.

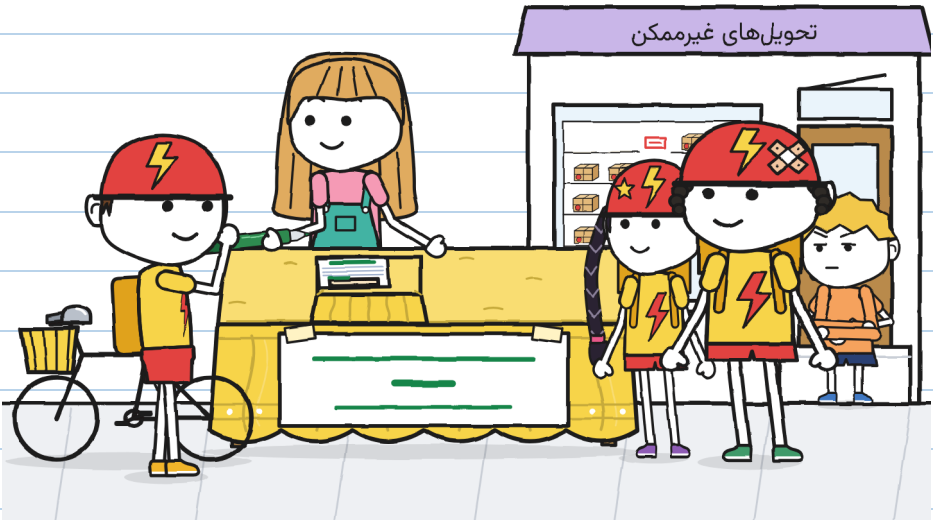

از روی پله همه‌چیز را می‌دیدم. با خودم می‌گفتم: «به من ربطی ندارد.» و ساکت بودم.

بلند شدم.

«تونیو، صب...»

دیر رسیدم. تونیو رحل را با یک کشیدن نزدیک آورد تا امضا کند. زیر رومیزی چیزی پیش از هشدار من صدا کرد:



تونیو رومیزی را بالا زد.

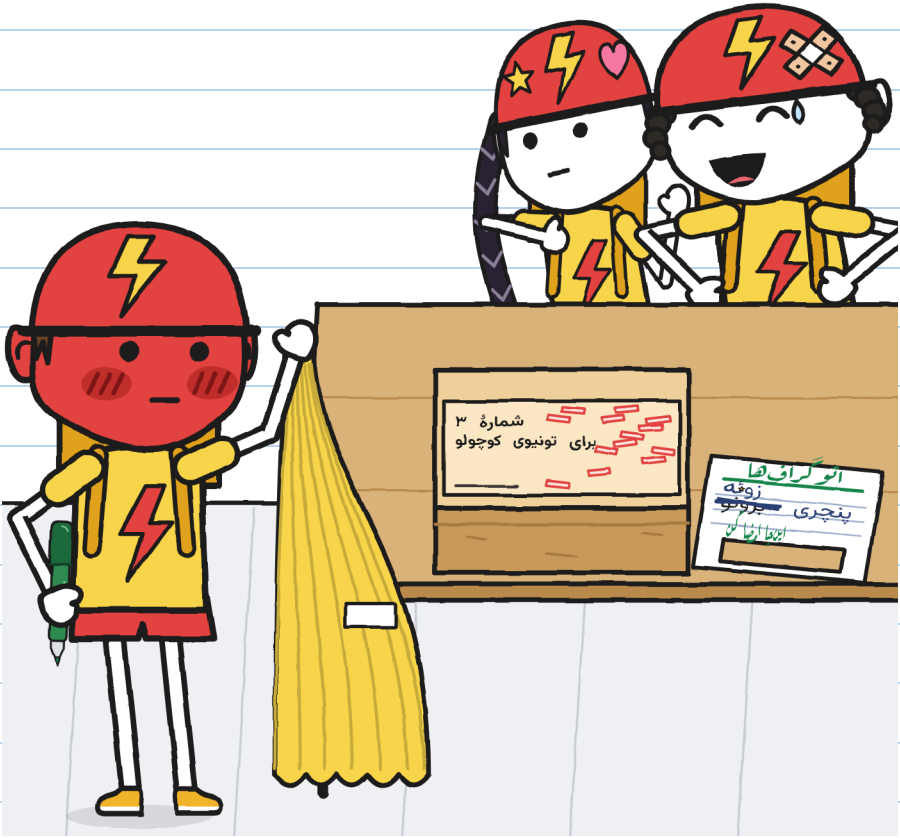

زوئه آهسته، مثل کسی که یک جایزه را می‌خواند، خواند: «برای تو-نی-وی کو-چو-لو.»

برونو گفت: «تونیوی کوچولو؟» و خندید.

زوئه نخندید. زوئه داشت فکر می‌کرد.

تونیو داد نزد. در ماژیک را آهسته گذاشت و آن را روی برگه گذاشت. بدون امضا.

«برق‌آسا حقه امضا نمی‌کند.»

دوچرخه را از فرمان گرفت و پیاده رفت. هیچ‌کس دنبالش نرفت.

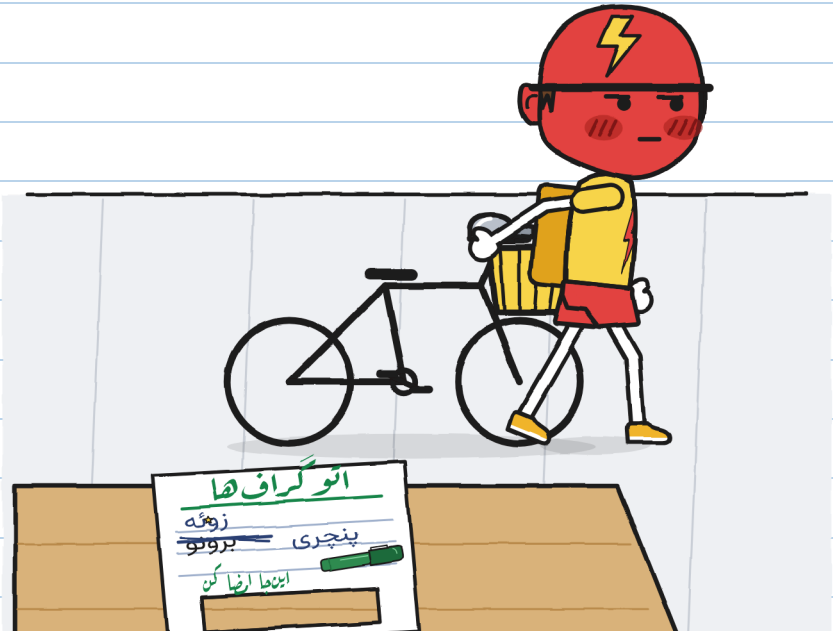

رنگ کلاه ایمنی‌اش را داشت. ولی سرخ از خجالت نبود. سرخ از عصبانیت بود.

سرخ سبز برای آن یکی شماره ندارد. — خ.

مارا با پارچهٔ بنفش بیرون آمد. نپرسید چه کسی بسته را درآورده: به جای خالی قفسه نگاه کرد، به میز نگاه کرد و به خولیتا نگاه کرد.

شمارهٔ ۳ را پوشاند و در آغوش بلندش کرد.

به زوئه و برونو گفت: «این بسته تحویل داده نشده. و آنچه برچسب می‌گوید به تونیو مربوط است.»



بی‌آنکه زنگ بزنند رفتند.

به خولیتا کمک کردم جمع کند: رومیزی، تابلو، برگه‌ای که دو امضا و یک سوراخ داشت. نگفتم «گفته بودم». نگفتم «اشکالی ندارد» هم، چون اشکال داشت.

خولیتا گفت: «تو که کاری نکردی.»

«دیر هشدار دادم. می‌توانستم زودتر هشدار بدهم. یا به مارا زنگ بزنم.»



بعد خولیتا داخل رفت و بدون کمک همه‌چیز را به مارا گفت: پنجرهٔ کوچک، رومیزی، قفسه، تلفن.

مارا گفت: «به تونیو، خودت می‌گویی.»

چهارشنبه تونیو ساعت پنج و ده دقیقه رد شد و ترمز نکرد.
ساعت پنج و بیست دقیقه دوباره رد شد. بار سوم، خولیتا با یک کاغذ وسط پیاده‌رو ایستاده بود.

عذرخواهی

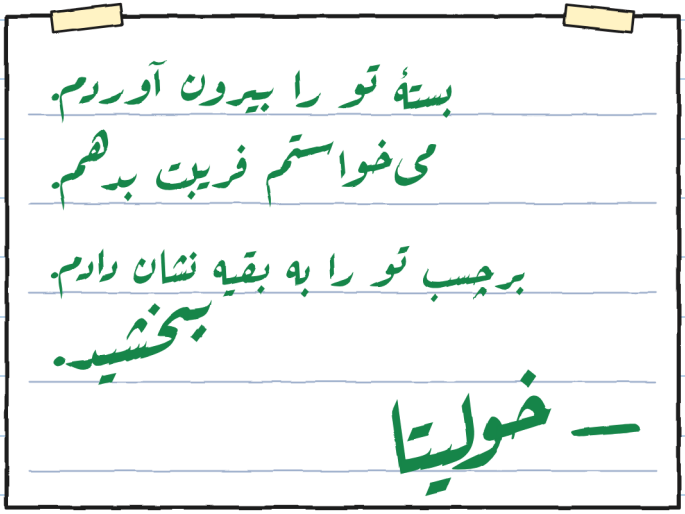

تونیو کاغذ را بی‌آنکه از دوچرخه پایین بیاید خواند.
«باشد. خواندم.»
«مرا می‌بخشی؟»
«گفتم که خواندم.»
آن عصر تونیو به مغازه نیامد. جعبه‌اش خالی ماند.

با اسم کامل امضا کردم. کمترین کار بود. — خ.

فصل ۶

یک دوچرخهٔ کوچک

پنجشنبه تونیو به مغازه آمد، بی‌آنکه به دو طرف خیابان نگاه کند. یک دوچرخه زیر بغلش بود.



دوچرخهٔ خودش نبود. یا بود: مال وقتی که کوچک بود.
تونیو گفت: «از یک‌شنبه یک دینگ در سرم است. فکر می‌کنم آن صدا را می‌شناسم. می‌خواهم ببینم درست یادم هست یا نه.»

«می‌خواهم بسته را باز کنم. این‌جا نه. جایی که ویترین نداشته باشد.»

مارا ما را به اتاق پشتی مغازه، همان اتاق عقب، برد.

مارا گفت: «باز کردن برای نگاه کردن امضا کردن نیست. بدون امضا، سپیده‌دم برمی‌گردد.»



خولیتا پرسید: «می‌توانم بمانم؟» واقعا پرسید.

تونیو دیر جواب داد.

«اگر به چیزی دست نزنی.»

«نه به جعبه، نه به موضوع.»

تونیو ریسمان را باز کرد. داخلش کاغذ روزنامه بود، آن‌قدر کهنه که خودش پاره می‌شد. و میان کاغذ...

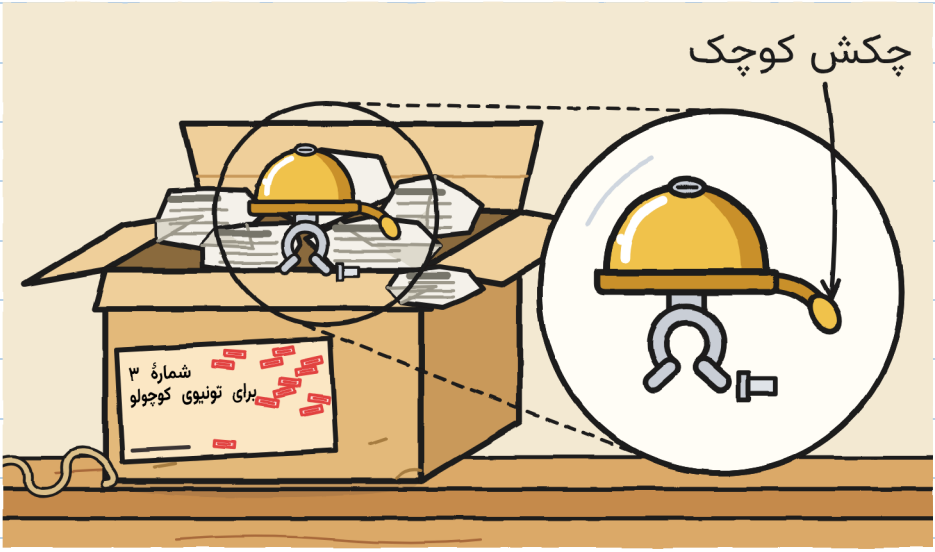

یک زنگولهٔ دوچرخه. کوچک، طلایی، با یک چکش کوچک که به یک فنر وصل است: یک تکان کافی است تا صدا کند.

شمارهٔ ۱ گاز می‌گرفت. شمارهٔ ۲ می‌دوید. شمارهٔ ۳ فقط صدا می‌کند.

نه اژدها، نه پا. یک زنگوله. خوشم آمد. — خ.

زیرش یک یادداشت بود که چهار لا شده بود.

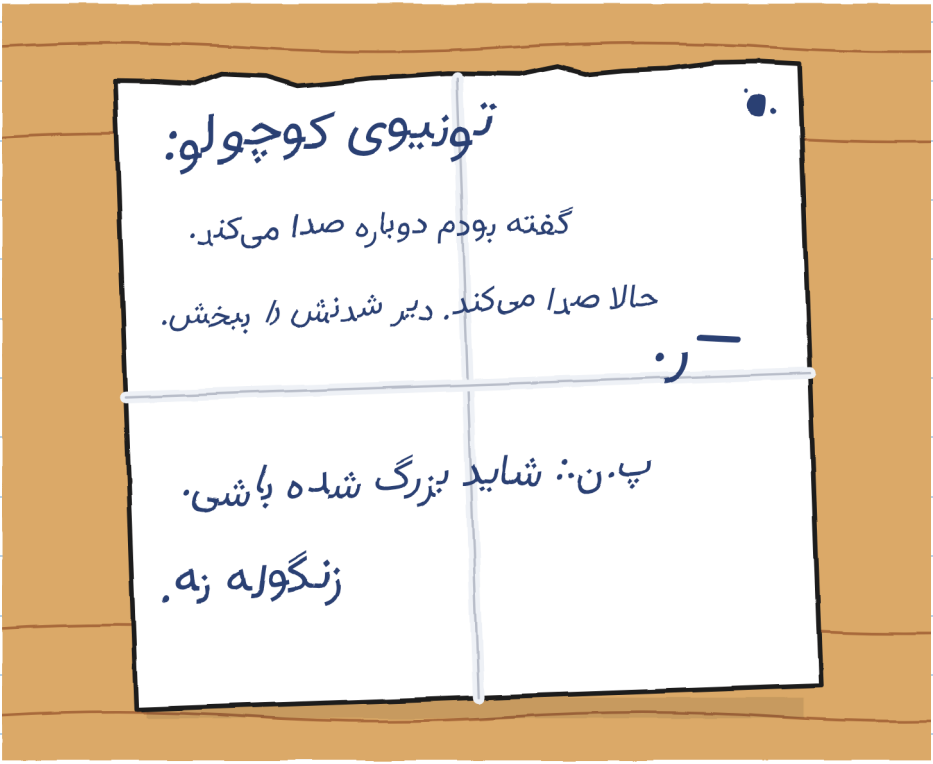

تونیو دو بار آن را خواند.
گفت: «چه خط بدی.» و بعد تا مدتی چیزی نگفت.

ر. دیر به قولش عمل می‌کند. فلورا گفت. نگفت چقدر دیر. — خ.

بعد تونیو دوچرخهٔ کوچک را روی میز گذاشت.

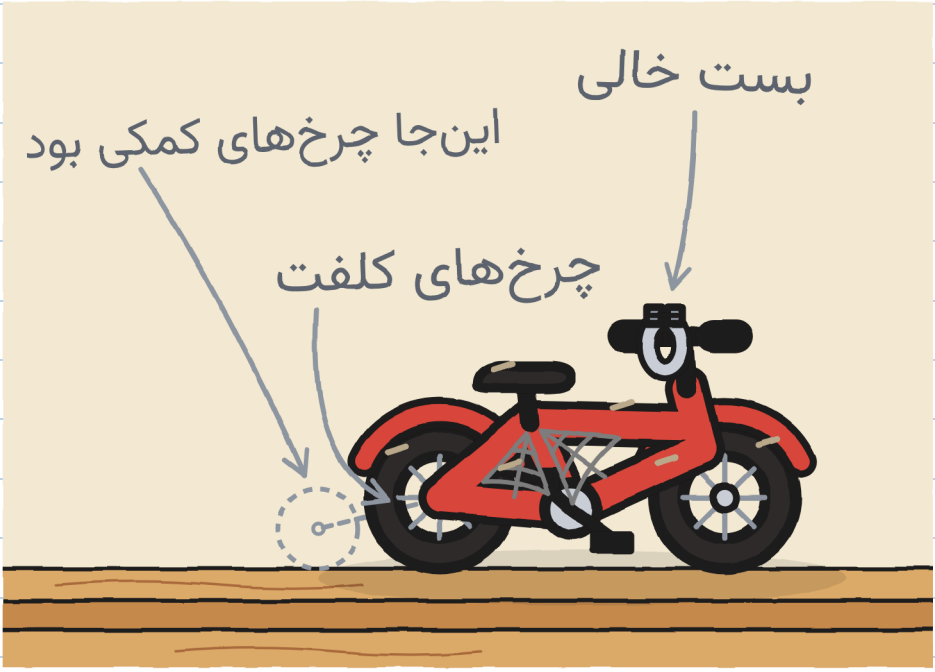

«مال من بود. این زنگوله را داشت، که با بست وصل بود. یک روز زنگوله دیگر صدا نکرد: تق. یک نفر گفت: «بده به من، تونیوی کوچولو. درستش می‌کنم و پس می‌دهم».»
خولیتا ناخواسته پرسید: «کی؟» و دهانش را گرفت.
«چهره‌اش یادم نیست. زنگوله یادم است. و اینکه خیلی منتظر ماندم.»

تونیو گفت: «در خانه هنوز مرا تونیوی کوچولو صدا می‌کنند. در برق‌آسا نه. در برق‌آسا من تونیو هستم: روز اول خودم در کارت نوشتم.»

پرسیدم: «تونیوی کوچولو چه عیبی دارد؟»

«هیچ. تا وقتی زوئه بگوید. در برق‌آسا لقب‌ها پاک نمی‌شوند. به برونو نگاه کن.»

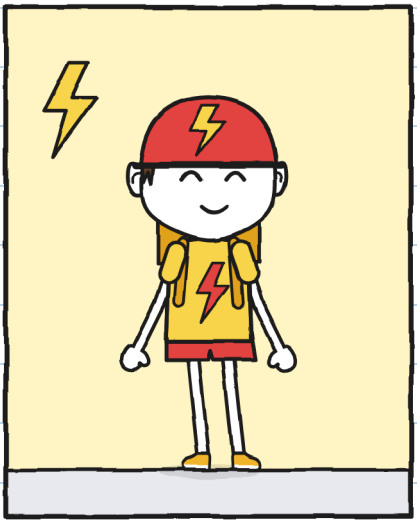

در برق‌آسا: تونیو

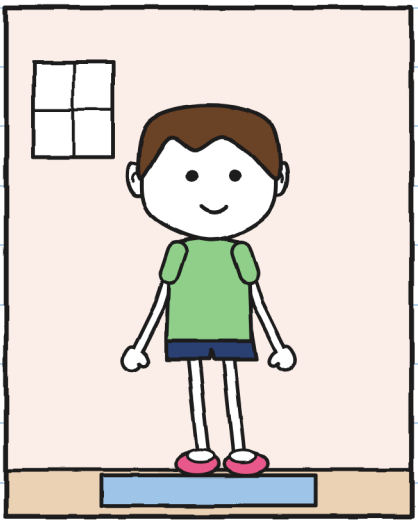

در خانه: تونیوی کوچولو

تونیو اضافه کرد: «برونو از سه‌شنبه شش بار مرا تونیوی کوچولو صدا کرده.»

خولیتا در گوشه‌اش جمع شد.

خولیتا پرسید: «هنوز جا می‌شوی؟» نتوانست جلوی خودش را بگیرد.
مارا دوچرخه را روی زمین گذاشت. تونیو نشست.



جا می‌شد. تقریبا.
مارا صدایی درآورد. شبیه یک خنده بود. تونیو هم خندید. از شنبه ندیده بودم بخندد.

سرخ سبز: .. یادداشتش می کنم چون آن هم حساب است. — خ.

گفتم: «توی دوچرخهٔ فعلی‌ات الان یک زنگ هست. همان زنگ برق‌آسا. لازم نیست این زنگوله را رویش بگذاری. می‌توانی نگهش داری. یا بگذاری برگردد.»
تونیو گفت: «می‌دانم.» ولی نگاهم کرد. انگار برای اولین بار می‌شنید.

خولیتا یازده دقیقه ساکت ماند و گوش داد، با ماژیکی که کنار گذاشته بود.





۱ دقیقه۱

یازده دقیقه. زبانم خواب رفت. — خ.

تونیو گفت: «می‌خواهم تنها امتحانش کنم.»
مارا و خولیتا و من بیرون رفتیم. تونیو در اتاق پشتی را بست.

خولیتا به آن طرف مغازه رفت تا نشنود. من برای اینکه نشنوم نقاشی کشیدم: صندلی تونیو دیگر سایه‌بان دارد، یک سقف پارچه‌ای. باز هم شنیده شد.



دینگ.
همان دینگ شنبه بود. بعد یکی دیگر. و بعد مدتی طولانی هیچ.

وقتی تونیو بیرون آمد، زنگوله در یک دستش بود و جعبه زیر بغلش.

«تا فردا با خودم می‌برمش. امضا نشده.»

مارا گفت: «پس سپیده‌دم برمی‌گردد.»

«بگذار برگردد. می‌خواهم بدانم یک شب داشتنش چه حسی دارد.»

پرسیدم: «اگر تونیو زنگوله را بیرون از جعبه بگذارد چه؟»

مارا گفت: «هیچ‌وقت امتحانش نکرده‌ام. و ساعت هفت صبح هم قصد ندارم امتحانش کنم.»

تونیو زنگوله و یادداشت را داخل جعبه گذاشت.



تا فردا چهارده ساعت مانده. می‌خواهم بشمارمشان. — خ.

جمعه خیابان من دوباره صدا کرد: دینگ، دینگ، دینگ. برگشت شمارهٔ ۱۴.

آنچه شب پیش اتفاق افتاد را ندیدم. تونیو برایم تعریف کرد:



«این بار شمارهٔ ۳ روی پادری نخوابید. روی میز کنار تختم خوابید. سپیده‌دم شروع کرد به کوبیدن به شیشه، و من پنجره را برایش باز کردم.»

پنجره را برای یک بسته باز کرد. چه باادب. — خ.

دو دوچرخهٔ تونیو را کنار هم کشیدم. زنگوله را به دوچرخهٔ فعلی اضافه کردم. خیلی خوب می‌شود.
خولیتا یک کاغذ کوچک روی زنگولهٔ کشیده‌شده چسباند.



حالا قبلا

حق با او بود. کمی ناراحتم می‌کند.

فصل 5

خصوصی

جمعه عصر شمارهٔ ۳ در قفسه‌اش بود، با چهارده مُهر. تونیو، که در جعبه‌اش نشسته بود، از دور نگاهش می‌کرد.

خولیتا دو روز بود که چیزی آماده می‌کرد. از یک دردسر دیگر ترسیدم.
یک برگه بود با دو گزینه.

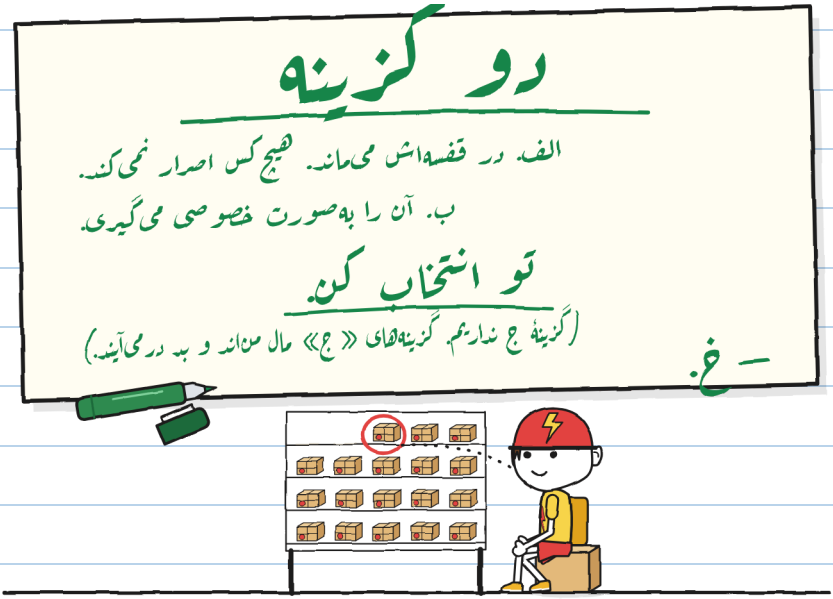

تونیو برگه را خواند. بعد به مارا نگاه کرد.

«اگر امضا کنم، چه کسی خبردار می‌شود؟»

«من. و دفتر ثبتم، همان که تحویل‌ها را در آن می‌نویسم. از این کشو بیرون نمی‌رود.»

«برق‌آسا چه؟»

«به برق‌آسا نمی‌گویم. دفتر ثبت که تابلو نیست.»



تابلو شماره دارد. اسم‌ها در کشو می‌مانند. — خ.

تونیو از جعبه‌اش بلند شد.

«گزینهٔ ب.»

خولیتا نپرید. دیدم که نپرید.

تونیو ادامه داد: «در اتاق پشتی. و می‌خواهم شما باشید. هر دوی شما.»

خولیتا پرسید: «من هم؟»

«تو بیشتر از همه می‌خواهی امضا کنم. ترجیح می‌دهم جلوی چشمم باشی.»

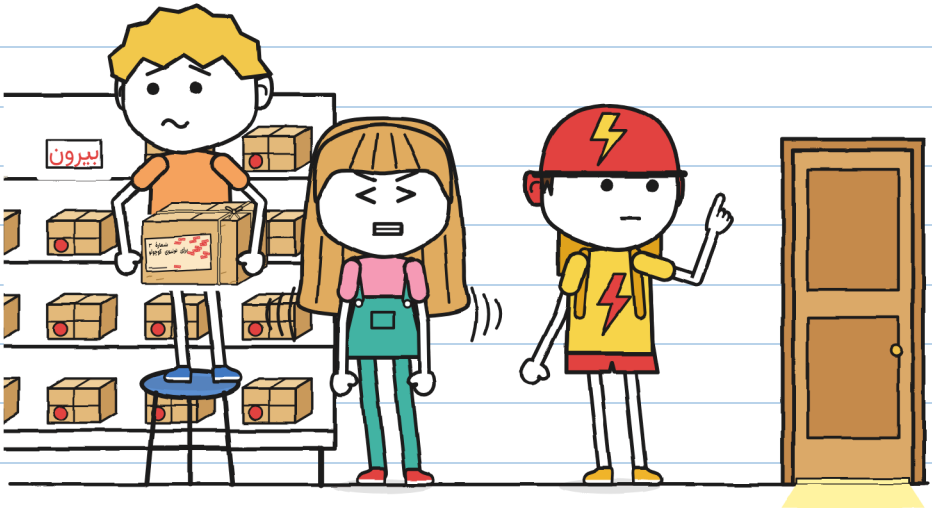

در اتاق پشتی، تونیو دوباره زنگوله و یادداشت را درآورد. آهسته و با دقت زیاد نگاهشان کرد.

بی‌آنکه به کسی نگاه کند گفت: «پیش از امضا، نگاه می‌کنم چه را امضا می‌کنم.»

خولیتا به رنگ تی‌شرتش درآمد.



خولیتا ماژیک سبزش را به تونیو داد. روی یک کیسه در گوشه نشست.

پرسیدم: «چه می‌کنی؟»

«روی دست‌هایم نشسته‌ام. تا کمک نکنم.»

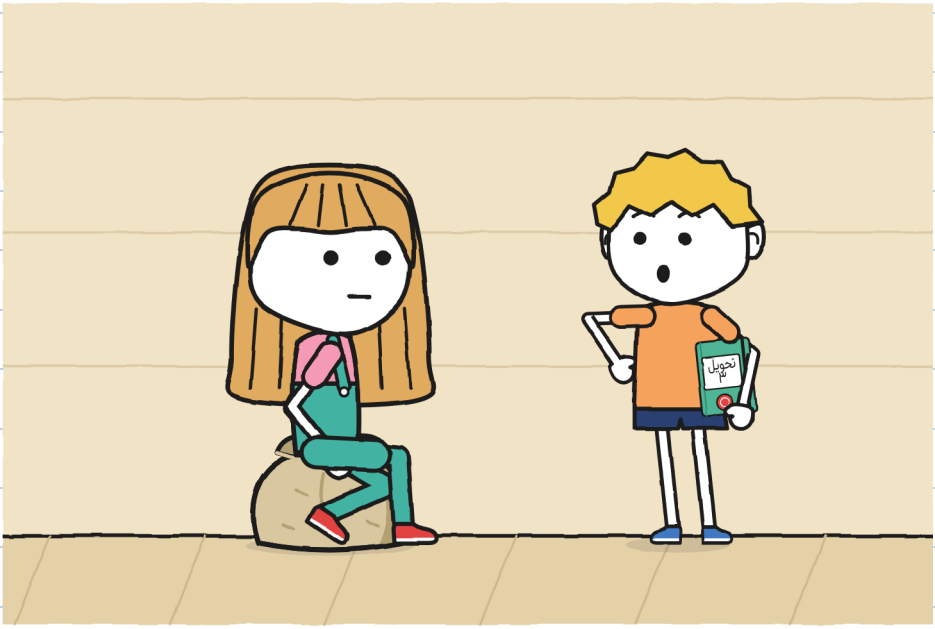

دفتر را بستم و زیر بغلم گذاشتم.

بعد همه را یادداشت کرد. — خ.

تونیو در ماژیک را برداشت و امضا کرد.



روی برچسب «تونیوی کوچولو» نوشته بود. روی امضا «تونیو».
از مارا پرسید: «این‌طور قبول است؟ اسمش یکی نیست.»
مارا گفت: «کسی که می‌گیرد امضا می‌کند. و تو گرفتی.»

مارا تحویل را در دفترش یادداشت کرد. خولیتا چهارپایهٔ آبی را در دست داشت. آن را روی زمین گذاشت.

پرسید: «می‌توانم تابلو را عوض کنم؟» از تونیو پرسید، نه از مارا.

تونیو به تابلو نگاه کرد.

«فقط یک عدد نوشته.»

«فقط.»

«باشد.»

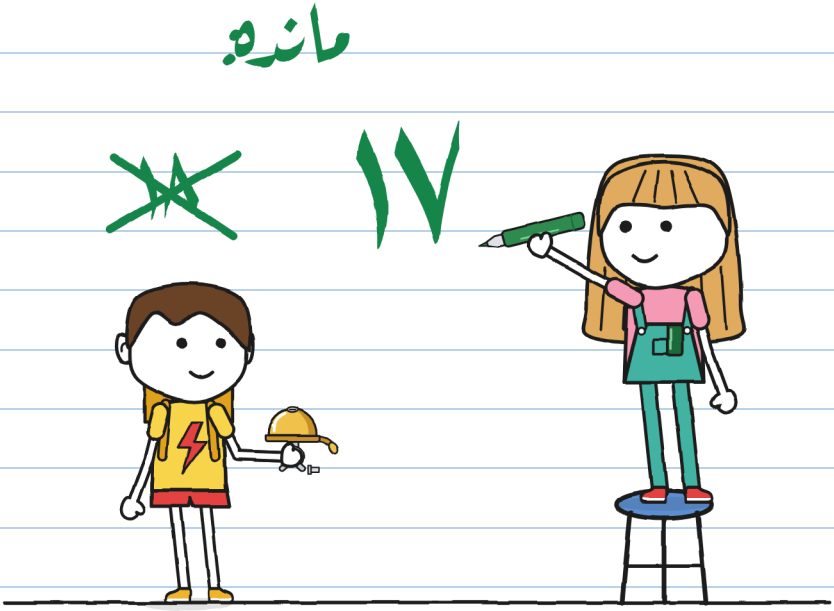

اول من پرسیدم. محض اطلاع. — خ.

تونیو به پیاده‌رو رفت. دوچرخه‌اش را به دیوار تکیه داد. از کوله‌پشتی‌اش یک پیچ‌گوشتی درآورد.

پرسیدم: «زنگوله را می‌گذاری؟»

«بله.»

«و زنگ برق‌آسا؟»

«آن مال برق‌آسا است. این مال من است.»

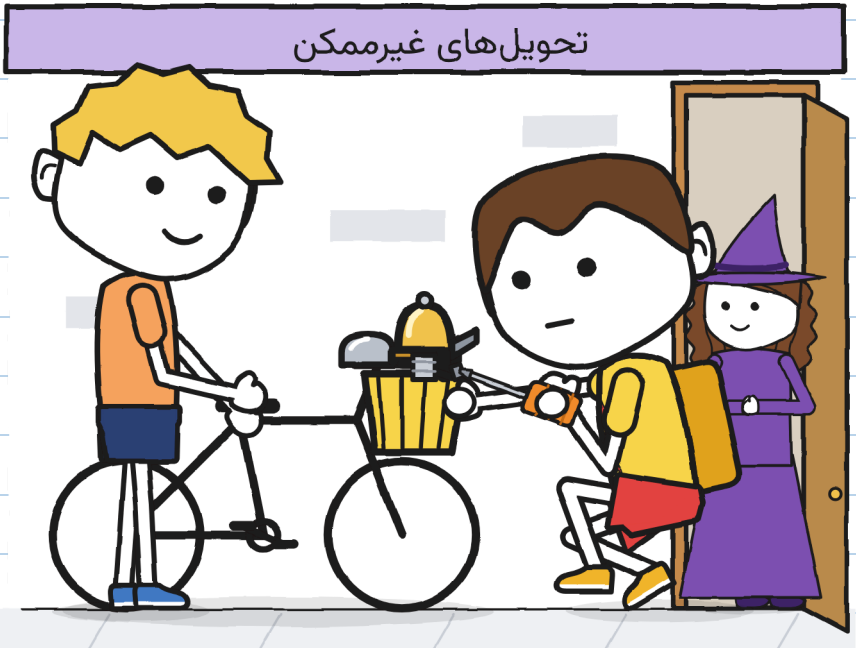

تونیو زنگوله را گذاشت. من فقط دوچرخه را نگه داشتم. آن هم چون خواست. تونیو با یک انگشت به چکش کوچک زد.

دینگ.

ساعت پنج و ده دقیقه برق‌آسا رد شد. برونو ترمز کرد.

«این چیست که صدا می‌کند؟»

«یک زنگوله.»

«از کجا آمده؟»

«مال من بود.»

«از وقتی که تونیوی کوچولو بودی؟»

به صورت تونیو نگاه کردم. هیچ سرخی. حتی گوش‌هایش.

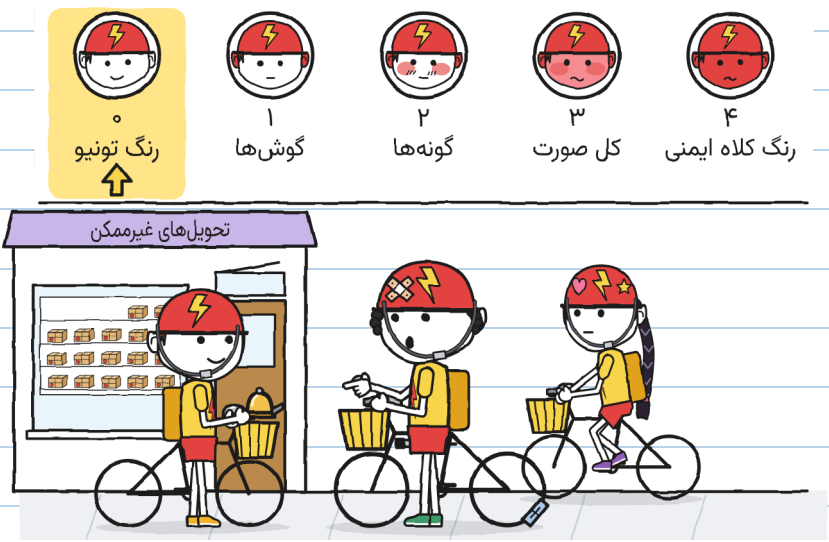

«از وقتی که مرا این‌طور صدا می‌کردند. حالا اسمم تونیو است.

و تو اسمت چیست؟»

برونو گفت: «پن...» و حرفش را قطع کرد: «برونو.»

«خب، همین، برونو.»

برونو سرش را بالا آورد. دو سال بود که در برق‌آسا هیچ‌کس او را برونو صدا نکرده بود.

زوئه دهانش را باز کرد.

تونیو یک بار به چکش کوچک زد.

دینگ.

زوئه دهانش را بست. فکر کرد.

گفت: «صدایش خوب است. دیرمان شده، تونیو.»

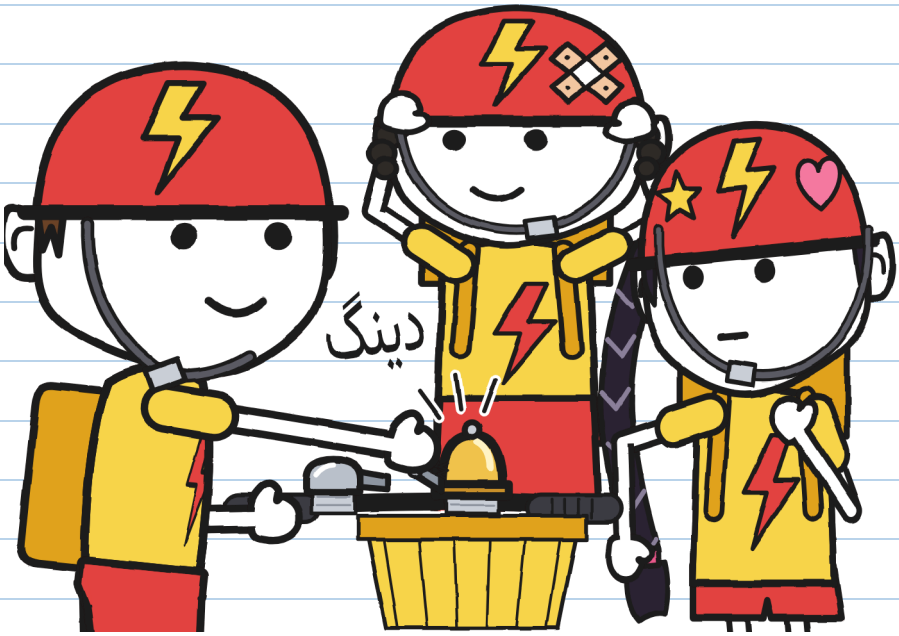

گفت «تونیو». بی‌آنکه چیزی اضافه کند. — خ.

آن شب دوباره کرکره را بالا گذاشتم.
مادرم پرسید: «باز هم مراقبی؟»
«امروز مراقبم که هیچ اتفاقی نیفتد.»
«این کار را من خیلی خوب بلدم. بخواب.»

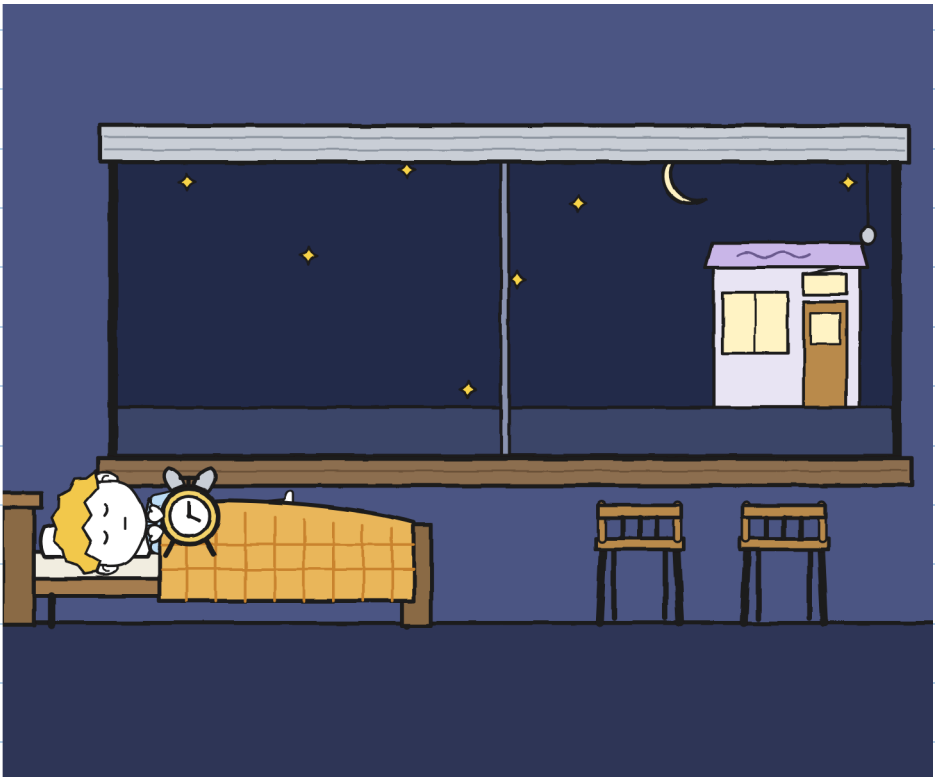

با مارپیکی که درش باز بود خوابم برد. بالشتم سبز است. — خ.

صبح شد.

هیچ صدایی نیامد.

نه دینگ، نه پنجره، نه سگ شمارهٔ ۴.

قشنگ‌ترین سکوتی است که در خیابانم شنیده‌ام.



فصل 6

فعلا

شنبه ساعت ده، قفسه را کشیدم: هفده بسته و سه جای خالی.

مارا برچسب را در دفترش چسباند، کنار دو تای دیگر.

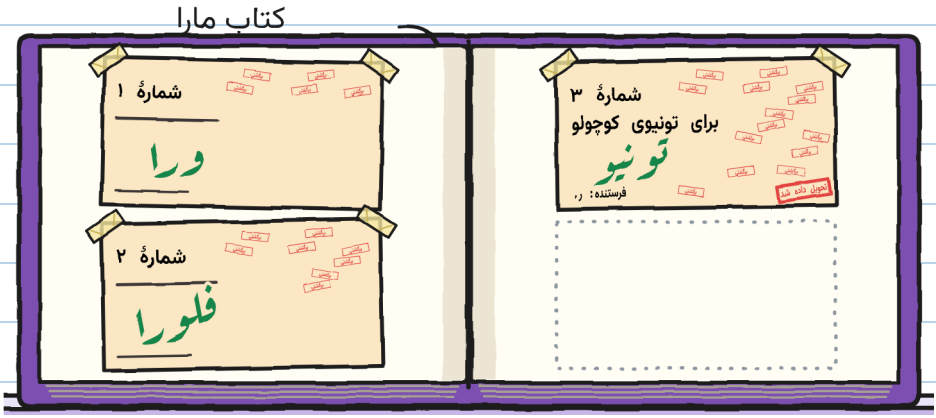

یک تخم، چند دانه و یک زنگوله. هر سه دیر رسیدند. هر سه رسیدند.

سومی را تونیو امضا کرد. این بار من فقط مارک را به او دادم. — خ.

تونیو در جعبه‌اش نشست و وول خورد. این بار به قفسه نگاه نکرد.

مارا گفت: «صندلی همچنان «فعلا» است.»

تونیو گفت: «فعلا برایم کافی است.»

مانده: ۱۷



«فعلا» می‌تواند سال‌ها طول بکشد. از شمارهٔ ۳ بیرس – خ.

پروژه‌ام برای صندلی تونیو را به او نشان دادم. تمام هفته طول کشید.

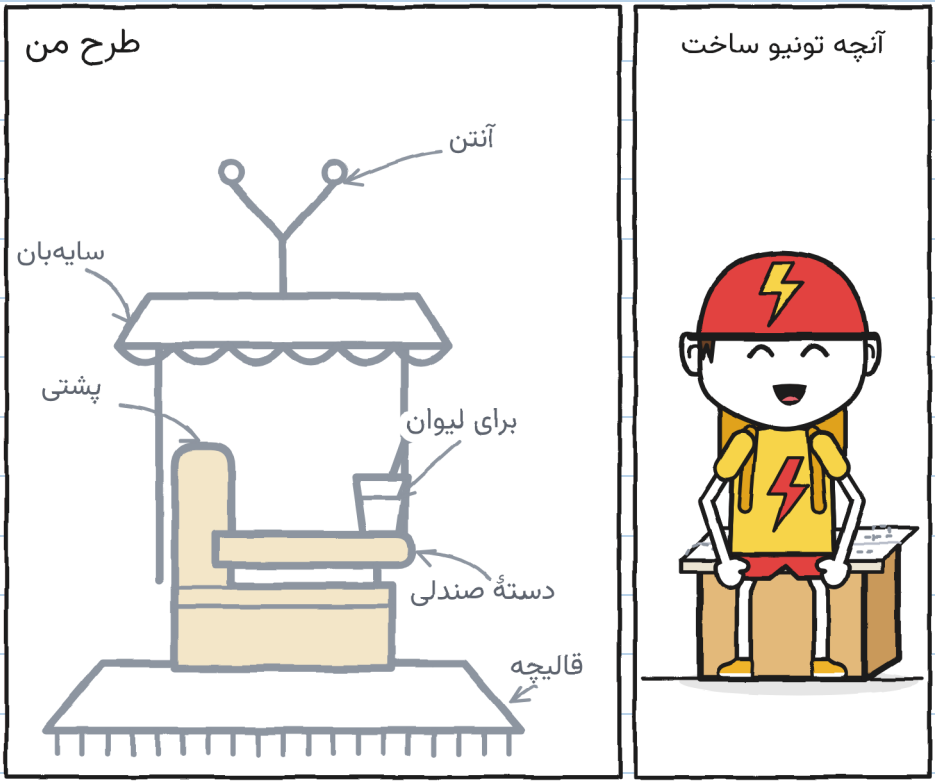

تونیو گفت: «این را به من می‌دهی؟»
نقاشی را چهار لا کرد. آن را روی جعبه گذاشت و نشست.

بیرون، زنگوله روی فرمان کج بود.
گفتم: «تا تو سفت می‌کنی، من نگهش می‌دارم.»
«خودم می‌توانم.»
توانست. من به آن پیچ نگاه می‌کردم. انگار صد دور داشت.

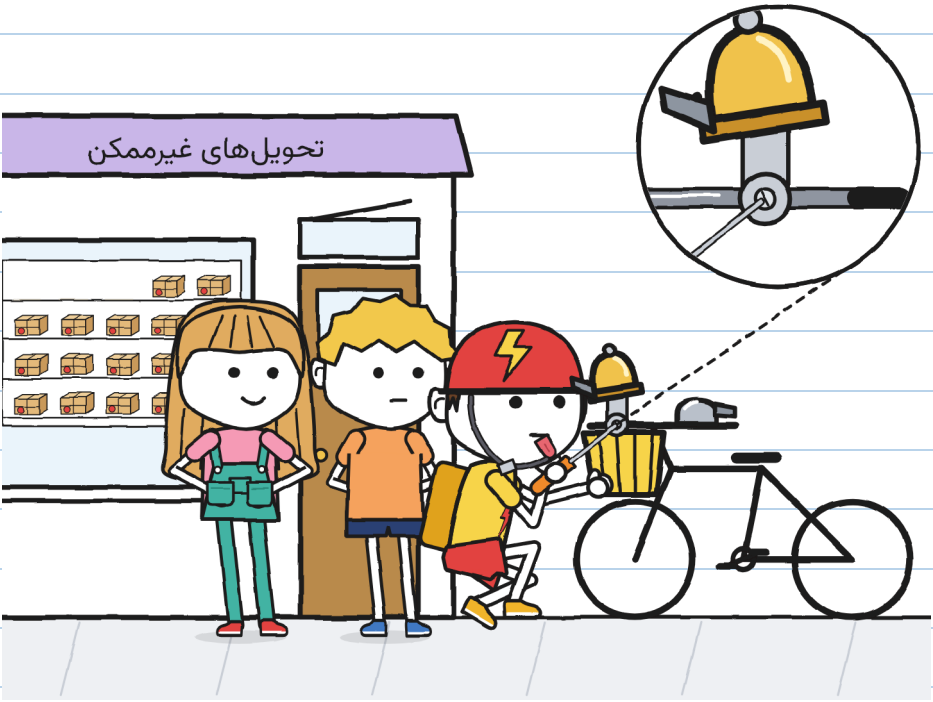

خولیتا برگهٔ اتوگراف‌ها را درآورد. پنجرهٔ کوچک با یک وصلهٔ کاغذی و کلی چسب نواری پوشیده شده بود.

خولیتا، بی‌آنکه منتظر سؤال مارا بماند، به او گفت: «این همان برگهٔ حقه است. درستش کرده‌ام.»
بعد برگه را جلوی تونیو گذاشت.
«برایم یک اتوگراف امضا می‌کنی؟ واقعی. بدون هیچ‌چیز زیرش.»
تونیو زیر برگه را نگاه کرد. زیر پیشخوان را نگاه کرد. قورباغه را برگرداند.
«باشد.»

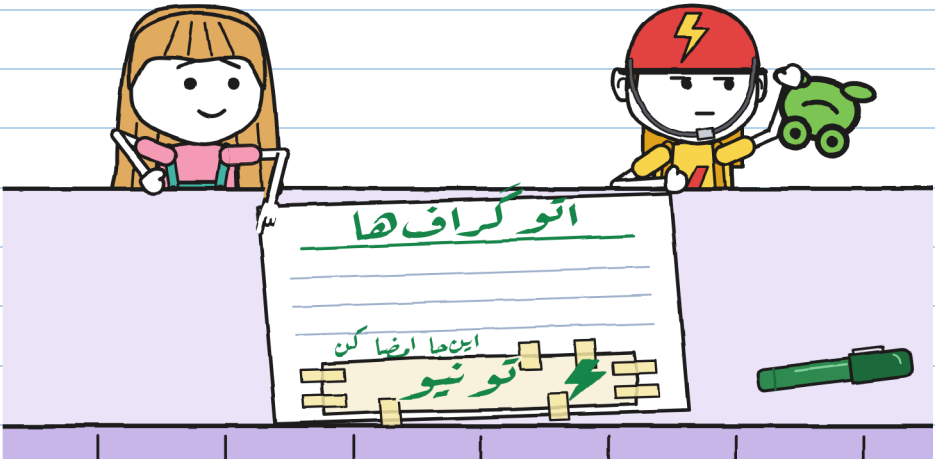

حقّم بود. — خ.

ظهر، تونیو برای یک تحویل بیرون رفت. مردی با کلاه بره آهسته، با عصایش، رد می‌شد.

تونیو ترمز کرد. صبر کرد. فقط یک بار زنگوله را زد. انگار می‌گفت: «من این‌جا هستم.»

دینگ.

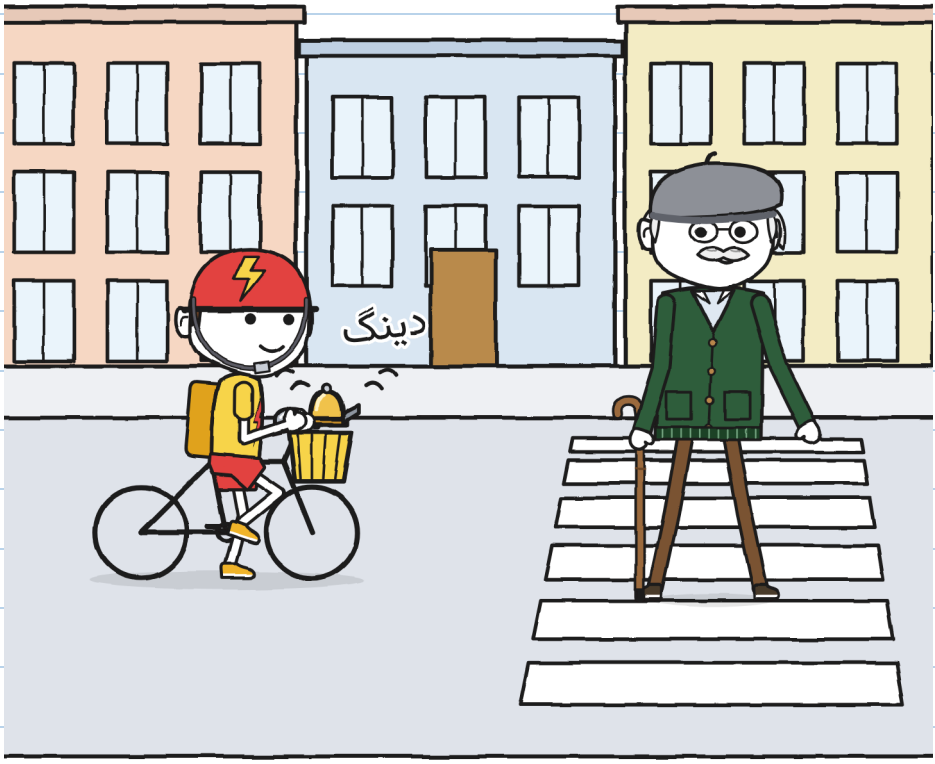

مرد عصایش را برای سلام بالا برد و با همان قدم‌های خودش رفت.

مارا گفت: «آقای آنتونیو است. تونیوی کوچولوی شمارهٔ دو در فهرست من.»

مرد، که حالا روی پیاده‌روی ما بود، پرسید: «این زنگوله تازه است؟»

تونیو گفت: «کهنه است. مال من بود. از وقتی که مرا تونیوی کوچولو صدا می‌کردند.»

«شصت سال است که کسی مرا تونیوی کوچولو صدا نکرده. اگر بخواهی، عوض کنیم: تو آقای آنتونیو، من تونیوی کوچولو.»

تونیو فکر کرد.

«فعلا نه.»

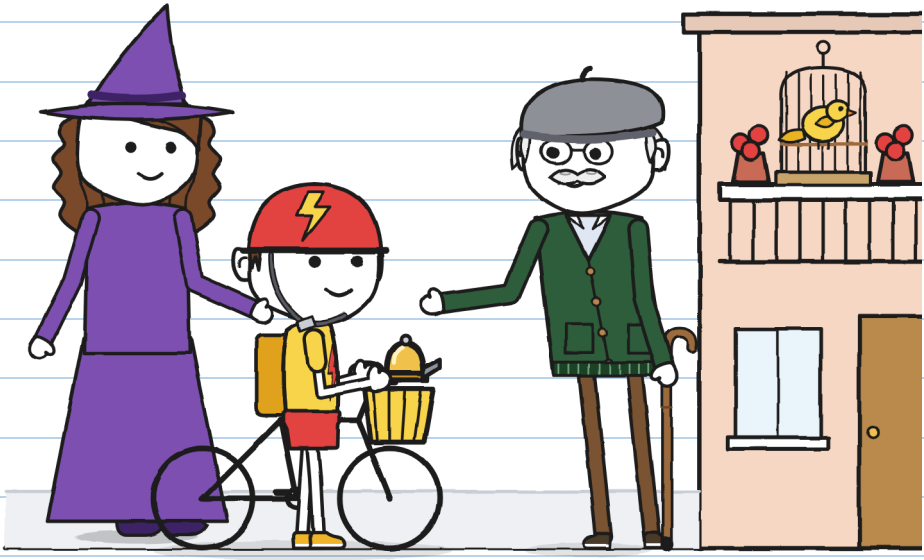

کارت ر. را درآوردم. از قبل شش سرنخ داشت. دو تا اضافه کردم.
تونیو خودکار را از من خواست و زیرش، با خط خودش، نوشت.

آنچه دربارهٔ ر. می‌دانیم





۶- (دفتر ۲)۱

۷. تونیو را وقتی با دوچرخهٔ کوچک می‌رفت می‌شناخت.

۸. به او قول یک زنگولهٔ صدادار داد. سال‌ها طول کشید.

ر.

در انتظار: یک توضیح به من بدهکار است

خولیتا پرسید: «و تشکر نمی‌کنی؟»
«هم تشکر هم شکایت. هر دو. وقتی بدانم ر. کیست.»

ساعت یک ورا، با ریزه در آغوش و یک شاخهٔ کوچک در موهایش، وارد شد.

«آمده‌ام کمک بخواهم. ریزه حالا بلد است از زمین کنده شود. حالا یک جای امن برای فرود لازم دارد.» کمی مکث کرد. «دیروز سوپ مرا انتخاب کرد.»



ریزه به من نگاه کرد و همان قیافهٔ «من نبودم» مرا به خودش گرفت.

دقیقا مال خودت. با ریشه. — خ.

تونیو از جعبه‌اش پرسید: «کسی تند می‌خواهی؟»
ورا گفت: «کسی را می‌خواهم که بتواند صبر کند.»
«من هم می‌توانم. از این هفته.»

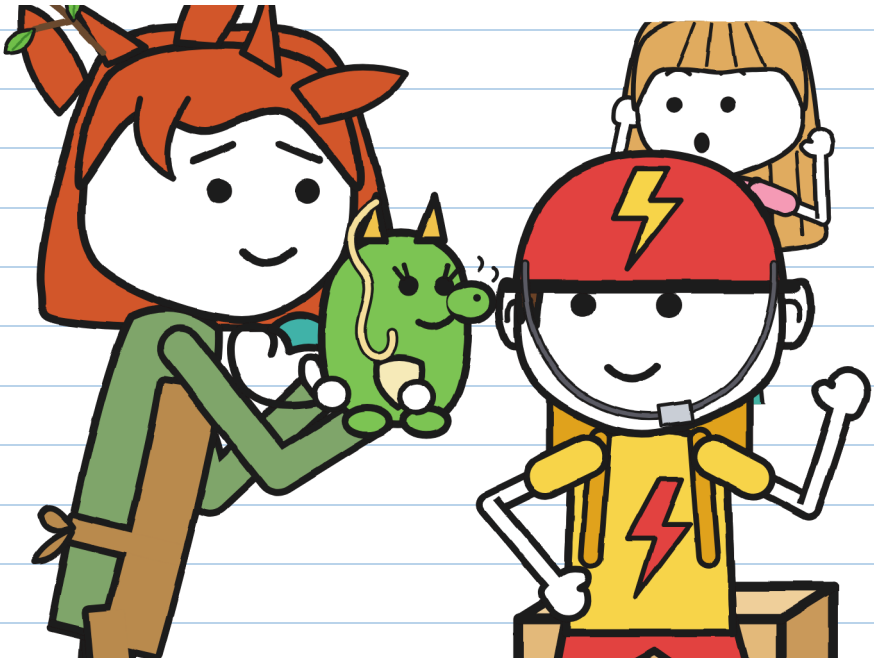

من هم بلدم صبر کنم. حالا؟ — خ.

تحویل شمارهٔ ۳. هر کس چقدر طول کشید:

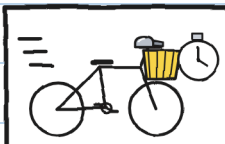	برق‌آسا: ده دقیقه.
	ر.: سال‌ها.
	تونیو: شش روز.
	خولیتا، در حال گوش دادن: یازده دقیقه (رکورد).

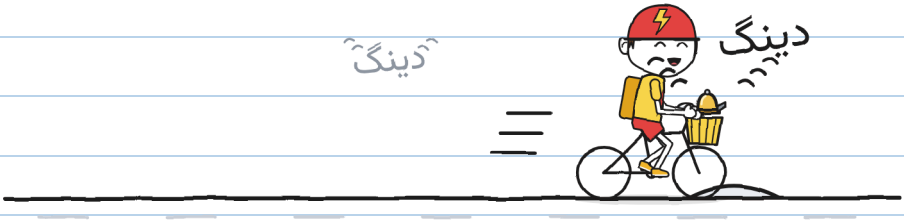

تونیو رفت تحویل بدهد. در خیابان صدا کرد: دینگ. و یکی دیگر. این بار زنگوله را خودش می‌زد.

من هنوز تنها صدا می‌کنم. دارم تمرین می‌کنم. — خ.

تحویل‌های غیرممکن ۴۰

(به‌زودی)

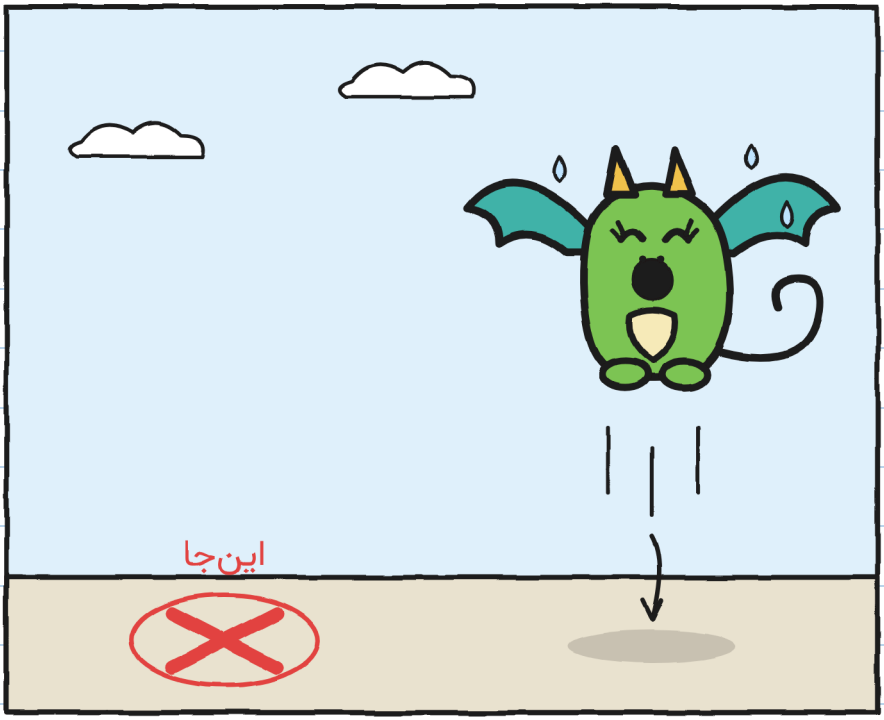

بچه‌اژدهایی که از تو تقلید می‌کند کجا فرود می‌آید؟ — خ.

محله (نسخهٔ ۳)

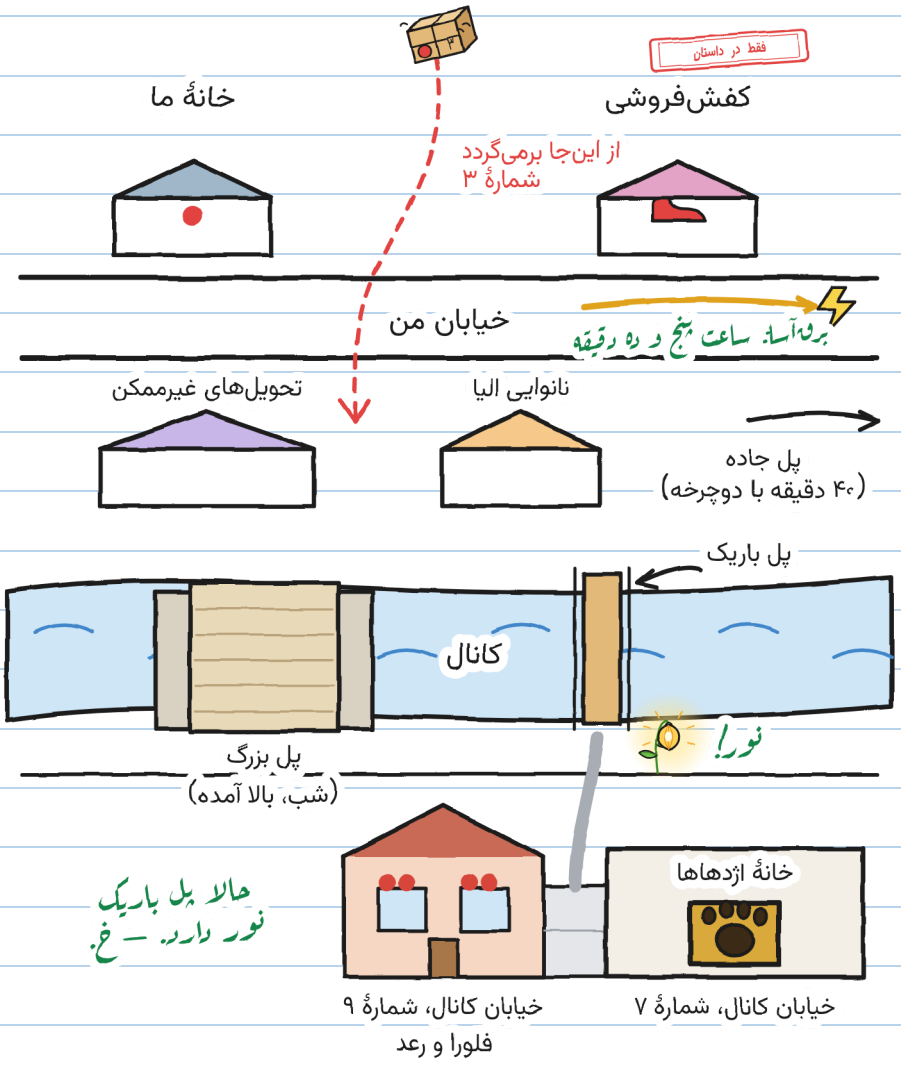
فقط در داستان
خانهٔ ما
کفش‌فروشی
از این‌جا برمی‌گردد
شمارهٔ ۳
خیابان من
برق‌آسا. ساعت پنج و ده دقیقه
تحویل‌های غیرممکن
نانوایی الیا
پل جاده
(۴۰ دقیقه با دوچرخه)
پل باریک
کانال
نور!
پل بزرگ
(شب، بالا آمده)
حالا پل باریک
نور دارد. — خ.
خانهٔ اژدهاها
خیابان کانال، شمارهٔ ۹
فلورا و رعد
خیابان کانال، شمارهٔ ۷

و تو، اسمت چیست؟

به تونیو می‌گفتند تونیوی کوچولو. حالا خودش انتخاب می‌کند اسمش چه باشد. و تو؟

دوست دارم صدایم کنند...

اشکال ندارد صدایم کنند...

ترجیح می‌دهم صدایم نکنند...

من خولیتا هستم. «خ.» فقط وقتی امضا می‌کنم. — خ.

یک داستان، شش اندازه

شش اندازه هست، از 3 تا 16 سال، و بیش از 20 زبان. XXS و XS و S و M و L صفحه‌ها و تصویرهای یکسان دارند. XL یک رمان است. فقط طرز تعریف کردن داستان فرق می‌کند.

اندازه XXS · PRE-A1
مارا و تونیو می‌خندند. دوچرخهٔ قرمز را می‌بینی؟

اندازه XS · A1
مارا تقریبا خندید. تونیو هم خندید. از شنبه ندیده بودم بخندد.

اندازه S · A2
مارا صدایی درآورد، تقریبا یک خنده. تونیو هم خندید. از شنبه ندیده بودم بخندد.

اندازه M · B1
مارا صدایی درآورد. شبیه یک خنده بود. تونیو هم خندید. از شنبه ندیده بودم بخندد.

اندازه L · B2
مارا صدایی درآورد که اگر کس دیگری درمی‌آورد، خنده بود. تونیو هم خندید. از شنبه ندیده بودم بخندد.

اندازه XL · B2-C1
رمان مصور ۰ ۱۳+

سطح‌ها طبق چارچوب مرجع مشترک اروپایی تقریبی‌اند.

هر کس در اندازهٔ خودش. همان دینگ. — خ.

برای خانواده‌ها و معلمان

هر فصل را در linguaula.com تمرین کن

دوچرخهٔ واقعی: چه باید کرد

1. همیشه کلاه ایمنی بگذار و بندش را خوب ببند. حتی برای رفتن به «همین نزدیکی».
2. دیده شو و شنیده شو: چراغ، لباس روشن و زنگ. زنگ هشدار می‌دهد، فرمان نمی‌دهد.
3. هر دو دست روی فرمان. اگر چیزی حواست را پرت کرد، در یک جای امن بایست.
4. پیاده‌رو مال کسی است که پیاده می‌رود: آن‌جا، دوچرخه را با دست هل بده. پیش از رد شدن از خیابان، بایست و نگاه کن.

مُهر «فقط در داستان» چیزهایی را نشان می‌دهد که در داستان اتفاق می‌افتند و در خیابان نه.

پیش از رفتن، دوچرخه‌ات را بررسی کن

